

217 1.1
RR 0M

MICROFILMED

Dated June 2 1911

Miscellaneous Rare Book Collection.
Reel No. - 17.

ΛΛ
—
سريساو

B. L. Ms.

No. 88

MICROFILMED

Dated



تصفیه عبدالعزیز
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۱



این کتابی است که بنا بر محض بود از کتب خان
 مو که خدا بخش خان بسیار است که سینه اوله تعلیم
 مگر اصل کتابی غلط بود از غایت شعر تصحیح نمود
 داخل کتب خانه حبله بود یا نمود انما س از خط
 این کتاب است بر گاه از مطالع این کتاب وقت
 نشناختن خوش گرد مصنف کتاب فراموش
 این سر صمد الله الهو کو ابو کارا بر دوا
 که نقل و تصحیح کنند از دعا مغفرت فراموش
 کنند ان الله لا یضیع اجر المحسنین و مسلم
 رحمه الله و برکاته علیه السلام

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَحْمَدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ الْاَشْيَاءَ وَهُوَ عَيْنُهَا

یعنی شکر میگویم من ان پروردگار عالمیان را که

خلقت جمیع اشیا عین منظر اوست

میرسد بی ترانه از هر سو نغمه لا اله الا هو

که بچشمان دل مبین دروست هر چه بینی بدانکه منظر اوست

وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ

وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ

بعده عرض میدارد کمترین نیازمندان صادق
 الاعتقاد درگاه ارباب هدایت و ولایت
 الحقیق الفقیه عب الرحمن چشتی چون این
 عاصی از ابدت اسلوک جویان احوالات و
 مقامات حسب و نسب و منشا سلسله حضرت
 قدوس الطریق و برهان الحقیقه کاشف اسرار
 واحدیت و وحدت و رموز دان مقام خاص
 احدیت در رئیس جمیع رجال الله و پیشوا
 بی باکان درگاه اله و سر حلقه در دکنشان باده ابرار
 شیخ بدیع الدین الملقب بشاه مدار قدس سره
 می بود و احوال آن حضرت اکثر مردم اهل زمانه
 بطریق مختلف نقل می کردند بنابراین تا مدتی
 مدید در تفحص و تجسس این معنی بسیار

از کتب تاریخ و سیر و ملفوظات بزرگان
 هر دیار و تصانیف ارباب تحقیق مبالغه نمود
 ولیکن کماحقه شفا حاصل نمی شد. آنکه
 بعد از جستجوی تمام رساله ایمان محمودی
 نام تصنیف قدوة العارفین قاضی محمود
 کنتوری قدس سره که بزرگترین خلفاء
 حضرت شاه مدار بود در سنه یک هزار و پنجاه
 و سه هجری وقت رفتن حضرت اجمیر در مرتبه
 اول بمطالعه درآمد. قاضی مشارالیه از
 غایت اخلاص و اعتقاد تمام احوالات
 حضرت شاه مدار قدس سره از ابتدا تا انتهای
 آنچه از زبان وحدت بیان آنحضرت شنیده
 و بحشم خود دیده بود همه را مفصل با ترتیب

در سانه مذکور مندرج ساخته است و بعضی
 مقدمات غوث حضرت الوقت میسرید اثر
 جهان گیر سمنی قدس سره که معاصر و محرم امیر
 حضرت شاه مدار بود نیز در کتاب لطائف اثر
 غنی فرموده است و چنانکه از مقامات و احوالات
 آن حضرت که منقول منواتر و معتبر خود از زبان
 بعضی بزرگان صاحب دیانت و اهل اند
 شنیده و مکرر تحقیق نموده می خواست که
 تیمناً و تبرکاً بجهت مفاخرت خود تمام
 احوال آن حضرت و محبب از ذکر خلفا
 و مریدان صاحب رازان حضرت درین مجموعه
 که مرآت مدار می نام نهاده شد از قرار واقعی
 انتخاب نموده مفصل مندرج سازد

و بعضی نقلیات مناسب و معتبر که در کتب دیگر
 بنظر در آمد است نیز بنویسید اما چون
 بعضی اطوار آن حضرت خلاف رسم اهل عالم
 بودند بنا بر آن جرأت نمی شد که باین رساله
 نوشته نشانه تیسر ملامت ارباب ظاهر
 سازد از آن جهت چند سال درین تمنا توقف
 افتاد و متسرع بود و بود امداد از باطن آن حضرت
 طلب مینمود از اتفاقات حسنه درین ایام
 بموجب درخواست و کوشش جامع فضائل
 صوری و معنوی حقائق و معارف اکاه شیخ
 امان الله ساکن قصبه سندیله روز پنجشنبه
 بتاریخ بست و پنجم ماه ذیقعد در سنه
 یک هزار و شصت و چهار هجری از کمال نیازمند

به نیت اجازت این معنی خود در قصبه متکبره
مکنپور رسیده بشرف زیارت مرقد حضرت
شاه مدار قدس سره مشرف گردید و
شب جمعه در آستانه فائض الانوار بسر
برده انواع نعمتها و بخششها از مشاهد
روحانیت پاک آن حضرت حاصل نمود
چون وقت رحمت بود در باب جمع نمودن
این رساله نیز درخواست کرد آن حضرت
از کمال ذره پروری و مهربانی اجازت فرمود
که بنویس مبارک است در هر جا که خلاف
نماید بود من از قرار واقعی ترا اکاه خواهم
ساخت بخاطر جمع قلم بدست گیر که ترا برکات
بسیار حاصل خواهد شد پس بحکم باطن

حضرت شاه مدار قدس سرع رساله
مرآت مداری نوشته می شود حضرت
حن سبحانه و تعالی از سهو و خطا نگاه دارد
بحمة النبى والکلاجماد . الحال ادم
بر سر مقصود

که اجداد حضرت شاه مدار قدس سره
از اولاد پاک نهاد انبیا بنی اسرائیل
علیهم السلام بودند و پدر عالیقدر آنحضرت
ابوالاسحاق شامی نام داشت که وطن او
در ملک شام واقع شده بود و آن ولایت
را اکثر ارباب سیر بهشت رومی زمین
میگویند جمیع ثمره ها و غله ها که در تمام ربیع
مسکون متفرق هستند آن همه در ولایت

شام پیدامی شوند و هوا بیش در غایت
اعتدال است حق تعالی خواست
که آن خورشید ولایت را دران سرزمین
از نسل نیک نهاد انبیای کرام بوجود دارد
و ابو الاسحاق شامی مذکور در ملت

حضرت موسی صلوٰۃ الله علیه و السلام
و از فرزندان مسیح انبیا و اهل بیت
بود است همیشه در نهایت صلاح
و تقوی و حق پرستی اوقات متصرف
می ساخت و هر فرزندی که از اهل خانه او
متولد می شد در طفولیت بعالم بقا
می خرد امید ازین جهت نهایت مغنوم
و متفکر می بود و اکثر شبهای متسکّر

بجهت زیارت حضرت موسی و هارون صلوات
 الله علیهما میرفت و درخواست اولاد
 نیک نهاد می نمود از اتفاقات حسنه
 بعد از مدت مدید حضرت موسی علیه السلام
 السلام را در خواب دید ان حضرت
 از راه کرم بخش فرمود که ابو الاسحاق
 خاطر جمع دار حضرت حق سبحانه و تعالی
 ترا پسری بدیع عطا خواهد کرد که تصرف ولایت
 من از او ظاهر خواهد شد پس بعد از چند
 مدت در وقت سحر حضرت شاه مدار
 قدس سره بمثل آفتاب جهان تاب
 متولد گشت و تمام خانه از نور ولایت
 معنوی او منور گردید و ان حضرت را موسوم

۱۱
 باسم بدیع الدین نمودند پس بیاید دانست
 که نام اصلی آن حضرت بدیع الدین است
 و شاه مدار لقب آن حضرت است چنانچه
 بجای خود مذکور خواهد افتاد و آنحضرت را
 قطب المدار از آن گویند که او در زمانه
 خود قطب المدار بود در کتاب
 بحر المعنی و اکثر کتب صوفیہ اہل صفا
 مینویسد کہ قطب المدار چیست نام
 دارد قطب الاقطاب و قطب ارشاد
 و قطب عالم و قطب کبری و قطب اکبر
 همان شخص واحد را گویند و در عالم
 باطن او را عبد العزیز گویند کہ او منظر
 اسم ذات است و جمیع اقطاب و اوتان

وابدال وغمیره تمامی رجال اند متابعت
 قطب المدار می نمایند و او در هر زمانه
 یکی می باشد و بی همتا و فیض میسرند مر عالم
 علوی و سفلی را و خود بی واسطه از
 حق تعالی فیض میگیرد قال النبی
 علیه السلام علماء امتی کانبیاء
 بنی اسرائیل اشهادی در باب اوست
 پس آثار سعادت منک و نشان ولایت
 موسوی در خردی از حضرت شاه
 مدار ظاهر شدن گرفت و این نزدیک
 صوفیه اهل صفا مقرر است که هر ولی
 ولایت یک بنی اثر می بخشد چنانچه
 در کتاب لطائف اشرف مفصل ذکر

۱۳
 کرن است کہ حضرت شیخ نجم الدین کبری
 را ہم در وقت خود ولایت موسوی بود
 صلوة اللہ علیہ الغرض پدرو
 مادر قطب المدار اوضاع و اطوار پسندید
 اور امثالہن نمونہ از غایت شادی
 متحہ پر یہ بودند السعید من سعد
 فی بطن امہ ضرور شان اوست
 چون آنحضرت بسن شعورِ صوری رسید
 اور آپیش اوستادِ شریعت و طریقت
 آن قوم حدیقہ شامی بردند کہ تمام کتاب
 تورات و انجیل و دیگر کتب اسمانی
 حفظ داشت و بران عامل بود و بسیاری
 خارق عادت از وی ظاہر می شد

چنانچه هیچ کاهنی در ولایت شام
 از حدیقه بی فوقیت نداشت پس
 بدین جمال ولایت حضرت شاه مدار
 محفوظ گشت و آنحضرت را بفرزند میسوی
 خود قبول نمود از کوشش تیر بیت آنحضرت
 مشغول شد چون آنحضرت را چاشنی
 علم لدنی در باطنش متکمن بود در چند سال
 تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی
 یاد گرفت و بران عامل گردید
 و علم ربیاء و سیمیاء و همیاء و کیمیاء نیز از
 حدیقه بی استاد خود کماحقه حاصل نمود
 و در علوم مذکور تصرفی از قسار واقعی
 بهر سبب و شهرت کمالش در اکثر

ولایت شام شائع گشت
 چنانچه در کتاب لطائف اشرف نیز می آید
 که در آن وقت علم رمیا و سیمیا و غیره
 مثل شاه مدار دیگری ازین طائفه کمتر میشد
 پس همدران ایام بمفاصله چند ماه
 پدر و مادر آنحضرت رحلت نمودند
 بمقتضای بشریت فراق آنها اثر کرد
 خواست که از ولایت شام براید پیش
 استاد خود حدیقه شکر رفته سوال نمود
 که ازین علوم که شما متوجه شده بمن تعلیم
 کردید تصرف صوری بسیار دست داد
 است اما اثر و حصول ذات پاک حضرت
 حق سبحانہ و تعالی چیزی بر من ظاهر نشود

و در تورات و انجیل شما خود ما را تعلیم نموده
 اید که بعد از موسی و عیسی صلی الله علیه و آله
 یافت ذات حضرت الوهیت اوسیده
 حضرت احمد صلی الله علیه و آله و سلم
 مبعوث خواهد شد ان احمد کجاست
 چون او ستادش مردی حقانی بود
 گفت که ازین عالم احمد گذشت
 اما متابعان او در مکه و مدینه هستند
 و مراد از احمد ذات بابرکات محمد
 مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم
 که در قرآن مجید از مقوله حضرت عیسی
 علیه السلام ورود یافته که یأتی من بعدک
 اسمہ احمد یعنی گفت علیه السلام

که می آید بعد من رسولی که نام او احمد است
 حضرت شاه مدار را طلب حق تعالی
 بی اختیار غالب گشت و قرار و آرام
 از وی گرفت املاک و اسباب و دیو
 که در تصرف او بود همه را یکبارگی بر هم
 ساخته بقدم توکل و تجرید از وطن انتقال
 فرمود بعد از محنت بسیار مسافت
 راه بهر قسم طی کرده در حضرت مکه معظمه
 رسید از غایت شوق و چشمت
 قرآن مجید و احادیث نبوی علیه السلام
 خواند بعد از آن بعضی کتب تصانیف
 مجتهدان مذاهب امام ابوحنیفه و امام
 شافعی رحمة الله علیهما و غیره نیز بخواند

اما چون ابواب فیض الهی بر خاطر
 مبارکش گشود نمی شد اراده نمود که از
 اقوال مختلف دست کشیده معاودت
 بجان نلایت شام نماید ولیکن چون سعید
 ازلی بود حضرت حق جل و علا بلا واسطه
 غیره خود هدایت بخشید چنانچه
 در طواف کعبه معظمه ندای غیب در
 گوشش رسید که اگر طالب حق هستی
 پس زود بر سر مرقده محمد مصطفی
 صلوات الله علیه در مدینه برو
 که رسول بر حق و مادی مطلق راه وصول
 حق اوست در و طلب ترا او دوا خواهد
 کرد حضرت شاه مدار ازین مرده جدید

حیات یافت و از شوق تمام خرامان
 بجانب حضرت در مدینه روان گردید
 چون بشرف استانه بوس روضه
 مطهره حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم
 علیہ والدہ وسلم مشرف گردید از
 اندرون روضہ پاک آوازی برآمد
 السلام علیک یا بدیع الدین
 قطب المدار نیک آمدی از شفاء
 اللہ تعالیٰ زود بمطلب خود فائز خواهی
 گردید چون قلم در بخار رسید این
 بیت بنحاطر گذشت
 کرد چون امداد لطف کردار از بدیع الدین شید قطب الدین
 پس او را محبت تمام بروحانیت پاک

حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ والہ وسلم
 پیدا شد و در ریاضات و مجاہدات
 خود را زار و نزار ساخت بعد از
 صفای باطن او را حضور تمام بروحانیت
 حضرت رسالت پناہ میسر گشت
 آنحضرت از کمال مہربانی و کرم بخشی
 دست قطب المدار را بدست حق پرست
 خود گرفتہ تلقین اسلام حقیقی فرمود
 و در آن وقت روحانیت حضرت مرتضیٰ
 علی کرم اللہ وجہہ حاضر بود پس ویرا
 بعلم مرتضیٰ سپرد فرمود کہ این جوان
 طالب حق تعالی است این را بجای
 فرزندان خود تربیت نمودہ بمطلوب

برسان که این جوان نزدیک حق سبحان
 و تعالی بغایت عزیز است قطب الدار
 وقت خواهد شد پس شاه مدار
 حرب حکم انحضرت تولا بر تفضی علی
 کرم الله وجهه نمود بر سر قدر پاک و
 در نجف اشرف رفت در اسنانه
 متبرکه که ریاضت می کشید و انواع
 تربیت از روحانیت پاک حضرت
 مرتضوی کرم الله وجهه بطریق صراط
 المستقیم می یافت و از سبب
 وسیله دین محمد صلی الله علیه و سلم
 بمشایخ حق الحق بهره مند گردید و جمیع
 مقامات صوفیه ناجیه طی نمود و عارفان

حقیقے حاصل کرد ان زمان اس البیہ
 الغالب کمرہ اللہ وجہہ اور ابفرزند
 رشید خود کہ وارث ولایت مطلق
 محمد مہک بن حسن عسکری نام
 داشت در عالم ظاہر بومی آشنا گرد آید
 و از کمال مہر بچہ فسر مود کہ قطب المدار
 بدیع الدین را من باشا رہ حضرت
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
 تربیت نمود بمقامات عالیہ رسانیدہ
 بفرزندی قبول کرد ام شہائینہ متوجہ
 شدہ جسمی کتب آسمانی از را شفقت
 باین جوان شایستہ روزگار تعلیم بکنید
 پس صاحب زمان مہک رضی اللہ عنہ

از کمال الطاف شاده مدار را در گوشها
 جبال برون در جنب مدت دوازده کتاب
 صحیفه اسمی تعلیم فرمود
 اول چهار کتاب که بر انبیا اولاد بشر
 آدم علیه السلام نازل شده اند
 یعنی فرقان و توریت و انجیل و زبور
 با ترتیب و شرائط تعلیم کرد
 و بعد از آن چهار کتاب که بر مقتدا
 و پیشوا قوم جنسیتان نزول یافته بودند
 تعلیم فرمود نام آن کتابها این است
 را کوری و جاجرمی و دستار و الین
 بعد از چهار کتاب که بر ملائکه مقرب
 درگاه سبحا نازل گشته بودند آن را نیز

تعلیم نمود نام آن کتبت نیست
 مرات و عین الرب و سراج منظر
 از علوم اولین و آخرین که حاتم
 ایمنه اهل بیت بود از راه کرم بخشه حیل
 بموجب اشاره جد بزرگوار خود حضرت
 مرتضی علیه کرم الله وجهه بقطب الدار
 عطا فرمود و او را کامل و مکمل گردانیده
 بخیمت اسد الله الغالب کرم الله وجهه
 آورد معروض داشت که این جوایز الحال
 لائق ارشادش امیدوار خلافت است
 پس ببايد دانست که چون این سئله
 مختلف فیه است از ان جهت اقوال
 هر یک طائفه درین محل نقل کردن لازم شد

که بر احوال دوستان حق سبحانه و تعالی
 از راه تعصب اغتراض بدید نیاید بهر
 کیف اکثر از علمای اهل سنت و
 جماعت از وجود حضرت امام محمد مهک
 بن حسن عسکری رضی الله عنه منکر اند
 که این مهک موعود نیست هر چند از
 اهل بیت باشد ان مهدی موعود که حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم
 فرموده است قریب قیامت از نسل
 حضرت فاطمه رضی الله عنهما پدید خواهد شد
 هنوز او در وجود نیامده است
 و جمیع علمای امامیه اثنا عشریه از
 احادیث حضرت نبوی علیه السلام

و از اقوال ائمه اهل بیت روایت
 میکنند که هر که موعود و امام دوازدهم
 و صاحب زمان و خاتم ولایت محمدیه
 همین امام محمد بن حسن عسکریست
 پیدا شده است و بموجب امر الهی
 از نظر عوام مخفی میباشد هرگاه مشیت
 الهی در رسد قریب قیامت بفرمان
 حق نعل اشکارا گردد پس انکار نمودن
 بر امام برحق باعث ضلالت باشد
 و این حدیث نبوی که در کتاب مشکوٰۃ
 مسطور است درین محل می آرند قال النبی
 علیه السلام من مات ولم یعرف
 امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة

یعنی کسیکه مرد و نشناخت امام وقت
را پس تحقیق مرد مردن جاہلیت است
کفر چنانکه این مقبوضہ مفصل
در کتب آن جماعت اندراج یافتہ
و درین مختصر کنجایش ندارد
و صاحب کتاب فصول المهمۃ فی مدح الائمۃ
کہ مالکی مذہب بود از مالک رحمۃ اللہ علیہ
کہ مقتدا المأم اہل سنت است روایت
میکند کہ مہدی موعود و صاحب زمان
ہمین امام محمد بن حسن عسکری است
علیہ الصلوٰۃ والسلام
و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی در باب
بصد و شصت و ششم از کتاب

فتوحات مکیہ میسر ماید کہ بدر انب
ای مسلمانان کہ چارہ نیرت از خروج
مک علیہ السلام کہ والد او حسن عسکری
است بن امام نقی بن امام تقی الی اخرہ
بس سعادت منہ ترین مردم با او اہل کوفہ
خواہند بود او دعوت میکند مردم
بسوی حق تعالی بشمشیر پس ہر کہ اہمیکند
میکشد او را و کسیکہ منازعت میکند
با او محذول می شود چنانچہ درین محل
تمام احوال امام محمد مہدی علیہ السلام
در کتاب مذکور مفصل بیان نمودہ است
ہر کہ خواہد در انجا مطالعہ نماید
و حضرت مولانا عابد الرحمن جامی کہ مرد

صوفی کارهای دین و شافعی مذهب بود
 تمام احوال و کمالات و حقیقت متولد شد
 و مخفی گشتن امام محمد بن حسن عسکری
 مفصل در کتاب شواهد النبوة تصنیف
 خود بوجه حسن از ائمه اهل بیت و غیره
 از ارباب سیر روایت کرده است
 و صاحب کتاب مفصل اقصی حضرت
 شیخ عزیز نفی می نویسد که حضرت
 شیخ سعد الدین حموی خلیفه حضرت
 شیخ نجم الدین کبری قدس سره در حق
 امام محمد مهدی یک کتاب تصنیف
 کرده است و در آن چیزهای بسیار
 همراه او نموده است که دیگر هیچ آفرین

ان احوال و تصرفات ممکن نیست چون او
 ظاهر شود ولایت مطلق آشکارا گردد و
 اختلاف مذاهب و طلم بدخوئی بریزند
 چنانکه اوصاف حمیده او در احادیث
 نبوی صلی الله علیه و اله و سلم
 وارد شده است که محمد مهدی
 در آخر زمانه آشکارا شود و تمام ربیع مکتوم
 از جور و ظلم پاک سازد و یک دین
 و یک مذهب بر حق پدید آید
 مجملات هرگاه دجال بد کردار پیدا شده بود
 و زندقه مخفیست و حضرت عیسی صلی
 الله علیه و آله بوجود آید بود زندقه مخفی آواز
 نظر خلق مستور است پس اگر فرزند

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 امام محمد بن حسن عسکری هم
 از غطر عوام پوشیده باشد و بوقت
 خود مثل عیسی علیه السلام و دجال لعین
 موافق تقدیر الهی آشکارا گردد جای
 تعجب نیست و از اقوال

چندین بزرگان دین و از فرموده ائمه
 اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 انکار نمودن از راه تعصب چند ان ضرورت
 و الله اعلم بالصواب

و نیز علمای ظاهرا از رسالت قوم حبش
 و ملائکه انکار دارند که رسالت خاصه
 انسانی است قوم دیگر استحقاق این امر

ندارند با وجود آنکه خود در کتاب الهی میخوانند
 قوله تعالی ما خلقت الجن والانس
 الا ليعبدون یعنی سپیدانکردم من
 جن و انس را مگر از برای عبادت خود
 پس اکثر از باب سیر مثل
 صاحب روضه الصفا و مصنف طبه
 و غیره برین متفقند که چنانچه حضرت
 حق سبحانه و تعالی بترغیب عبادات
 برکروج انسان رسولان فرستاده
 همچنان بر قوم جنایات نیند رسولان
 از جنس آن قوم پیش از پیدایش
 حضرت آدم صلوات الله علیه
 فرستاده بود که ترتیب عبادت موافق

اراد الہی تسلیم نمایند چنانکہ
 در جواب التفسیر در بیان قولہ تعالیٰ
 اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً
 صریح نوشتہ است کہ پیش از پیدایش
 حضرت آدم علیہ السلام پیشوای قوم
 جنیات ہم بشرف خلافت الہی مشرف
 شدہ اند

و حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قدس سرہ
 در بعضے مکاشفات خود مینویسد کہ وقتی
 من در عالم مکاشفہ بر آسمان چہارم فرستم
 و آنجا دیدم کہ یک فرشتہ عظیم القد
 بر کرسی مرصع نشسته است و قیبر
 ہفتاد ہزار ملائک گرد بر گرد او باد ب

استان اند بر علوم مرتبه او متحیثه
 از احوال وی استفسار نمودم گفتند
 که این خلیفه حضرت حق سبحانه و تعالی
 است من گفتم که خلیفه الهی غیر از
 پدر من آدم صلی الله علیه و آله و سلم
 پس آن فرشته ما را پیش خود خواند
 و فرمود که پدر تو خلیفه روی زمین بوده است
 و من خلیفه آسمان چهارم هستم مگر آن آیه
 تو در قرآن مجید بخواند قوله تعالی
 انی جاعل فی الارض خلیفه یعنی بدینکه
 من پاسبانکننده ام بر روی زمین خلیفه
 پس ازین مقدمه سر فرو کردم که در
 کارخانه حضرت حق سبحانه و تعالی

جای دم زدن نیست و در علم الهی ما جاسیم
 کما قوله تعالی و فوق کل ذی علم علیم
 برین تقدیر میستواند بود که بر هر فلکی
 وز میسنه خلیفه بوده است بجهت هدایت
 اهل آن

و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی در مقدمات
 ملکی و دیگر مصنفات خود مفصل بیان نموده
 است چنانکه در کتاب فصوص الحکم
 در قصه حضرت هود علیه السلام میسر
 که حضرت حق تعالی از آدم صلوٰه الله علیه
 تا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
 جمیع انبیا بشکر بمن نمود سوای انبیا
 ملائکه و انبیا جن پس در صورت معلوم

که هم در ملائکه و هم در قوم جن انس یا بوده اند
از جنس ایشان اگر کتب الهی هم بر آنها
نازل شده باشد چه عجب

و قوله تعالی برین سرست وما ارسلنا

من رسول الا بلسان قوم یعنی

فرستادن ایم ما هیچ رسولی مگر بزبان قوم

و این آیه نیز دلالت بر این معنی دارد

قلی تعالی وان من امة الا خلا فیها نذیر

یعنی نیست امتی مگر آنکه گذشته است در آن

قوم بیم کننده یعنی پیغمبر

و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی در کتاب

فصوص الحکم مینویسد که اصل جمیع

طریقات انبیاء علیهم السلام یکی است

اگرچه مختلف اند ادیان ایشان و شرائع
 ایشان از جهت اختلاف امتان ایشان
 زیرا که اہل ہر عصر مخصوص بمزاجی خاص
 و استعدادی معین کہ مناسب ان عصر
 است و پیغمبر کہ در زمان ہر قوم
 بود بحسب قابلیت آن قوم مبعوث شد
 پس ازین جهت مختلف شد شرائع
 و ادیان پیغمبران بسبب اختلاف قابلیت
 امتان و این اختلاف قاذح نیست
 در وحدت اصل طرف کہ آن دعوت
 بسوی اللہ تعالیٰ و دین حق و ہوا اللہ المطلق
 پس اسم اعظم حضرت بآد
 گاہی از ہدایت مخلوقات معطل نبود دست

و نخواهد بود

ادم بر سر مطلب چون امام محمد
 رضی اللہ عنہ قطب الدار را تربیت نمود
 بخدمت روحانیت پاک حضرت مرتضیٰ علی
 کرد اللہ وجہہ آورد انحضرت خوشوقت
 شدہ نوازش فرمودہ بخلعت خاص
 معنوی خود سراز ساختہ اورا در پیش
 نبوی صلی اللہ علیہ والہ وسلم
 فرستاد انحضرت صلی اللہ علیہ
 نہایت توجہ و مہربانی نمود فرمود
 کہ حالا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 ترا ہر امر مخفیہ خود شناسا کرد اینہ
 باید کہ بجهت ادا می شکر نعمت اللہ باز سعادت

زیارت مکه معظمه بجا آر و از انجا بجا
 ملک هندوستان برو و هر جا که خوا
 معین الدین چشتی برای بودن تو جالی
 مقرر سازد در آن مقام سکونت اختیار
 کن و کم گشتگان بادیه ضلالت را بطریق
 صراط مستقیم هدایت نما که مسکن تو در آن
 دیار نقد بر شده است

پس وی از حضرت حضرت رسالت پنا
 در مکه معظمه رسید و بشرف زیارتش
 فائز گردید و درین مرتبه لذت و حلاوت
 از عالم دیگر یافت که از صاحبخانه آشنا
 شده بود

هم یارب دست امد هم کافر اشد المنه بعد که همین و هم

بعد از چند روز بحکم باطن از
 مکه معظمه برا من متوجه بطرف هندوستان
 گردید حضرت میر اشرف جهانگیر
 سمنانی قدس سره نیز در لطائف اشرفی
 میفرماید که در یک سفر مکه معظمه من و حضرت
 شیخ بدیع الدین المشهور بشاه مداریک جا
 رفاقت داشتیم پس من از مکه معظمه
 بجهت سیر ولایت روم رفتم و حضرت
 شیخ بدیع الدین بجانب هندوستان
 روانه گردید و بعضی علوم نوادر مثل ان
 بر کریم ^{الحق} دیکری نمیدانست و او او ایسی
 مشرب بود از باطن ترسیت یافته
 بظاهر بسوی سپرد و مرشد محتاج نبود

این مشرب اولیسه بغایت عظیم القدر
تا که اباین دولت رسانند و بکه این در
کشایند

حضرت خواجه نظام الدین کنجوی و حضرت
خواجه حافظ شیرازی هم درین مشرب
اولیسه بودند

الغرض پیش از تشریف آوردن حضرت
شاه مدار در هند و ستان خالواده
اولیسه انتشار نیافته بود

بعضی مشایخ هند ازین مقدمه واقف نشده
بودند چون حضرت شاه مدار آمده این
مشرب عالیقدر را شایع ساخت حضرت
مخدوم شیخ سعد الدین گیسو دراز کنتوری

متحیثه در باب منته به وسلسله
 شاه مدار بخدمت حضرت میر سید انور
 جهانگیر مکتوبی نوشت حضرت میر
 قدس سره در جواب او مکتوبے باین
 عبارت نوشته است

ای سبوح چهارم خانوان که مذکور شده اند
 در میان مشایخ کبار یک خانوان اولیست
 که بخواجه اولیس قرنی رحمه الله علیه
 منسوب گشته است

شیخ الطریقه حضرت شیخ فرید الدین عطاء
 قدس سره میگوید که قومی از اولیاء الله
 عنوجل باشند که ایشانرا مشایخ طریقت
 و کبرای حقیقت اولیه میگویند که ایشانرا

در ظاہر ہر پیچہ احتیاج نبود زیرا کہ حضرت
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم
 ایشان را در حجبہ غایت خویش پرورش
 میدہد بی واسطہ غیب کہ چنانکہ ولس را داہ
 رضی اللہ عنہ این بغایت تربتہ عالی است
 تا کہ را اینجہ رسانند و این دولت بکہ روز نماہ
 ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء
 یعنی این فضل و کرم خداست میدہد بہر
 کہ میخواہد

و ہمچنین بعض اولیای رومی زمین کہ بتعالی
 آن حضرت صلوق اللہ علیہ بعض طالبان را
 بحسب روحانیت تربیت میکنند بے
 آنکہ او را در ظاہر پیچہ نباشد این جماعت را

نیز داخل اولیایان نامند و بسیار
از مشائخ طریقت را در اول سلوک توجه
باین مقام بوده است

چنانچه حضرت شیخ ابوالقاسم کرکانی طوسی
و حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی و حضرت
شیخ نجم الدین کبر و غیره را در ابد
سلوک ذکر این بوده است که علی الدوام
دیس دیس گفتند: آخر بدستاری پیران
خود نسبت ظاہرے همچون باطن درست کردند
چنانچه سائر مشائخ و بعضی همچنان در ورطه
بماندند و منف بن حضرت محمد معشوق ترک
و حضرت شیخ نظامی کنجوی و در مشاخرین
حضرت شیخ بدیع الدین الملقب بشاه مدار

و حضرت خواجه حافظ شیرازی
 هر که اخورش بد چرخ افتد داد بر او نکاح و صدت خوش جا
 نیست چنان با وزیر و برهم کر غنایت میسر بر سر پا
 این فقیر نیز صحبت با ایشان داشته
 و بعضی از نواد علوم از حضرت شیخ بدیع الدین
 معاینه کرد و غرائب آثارش این افتاده
 که در اکثر اولیای روزگار مکتوف نشده
 و از علم سکر بهره تمام داشته اند
 و دیگر اکثر اهل بصیرت برین متفق اند که قطب الدار
 اولیسی بود و از روحانیت حضرت مرتضی علی
 کرم الله وجهه تربیت و تکمیل یافته چنانچه گذشت
 و در سلسله حضرت قاضی محمد دکنشور
 یک شجره حضرت شاه مدار بوسائل حضرت

شیخ عبد الله مکی بحضرت مرتضیٰ علی کوه‌لویه
 وجهه میسر نشد آن هم بطریق مشرب اویس
 است که بحسب ظاہر چرا که حضرت شیخ عبد
 مکی از متقدمین اولیاء الله بوده است
 معاصر قطب المدار نبود میان هر دو بزرگ
 از دو صد سال زیان مفاصله خواهد بود
 بهر قسم آن سلسله نیز بحضرت مرتضیٰ علی
 کوه‌الله وجهه منتهی میشود و آن این است
 که حضرت شاه مدار بحسب باطن اجازت ارادت
 از روحانیت حضرت شیخ عبد مکی یافته بود
 و او بحسب ظاہر از حضرت شیخ یحیی الدین شامی
 اجازت داشت و او از حضرت شیخ رفیع الدین
 شامی و او از حضرت شیخ طیفور شامی

واوا از حضرت شیخ ربیع المقدس واو
 از حضرت امام حسین شہید دشت کربلا واو
 از حضرت مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ واوا
 حضرت رسالت پناہ محمد مصطفیٰ صلی اللہ
 علیہ وسلم

صاحب رسالہ ایمان محسود می آر د کہ چون
 قطب الدار بغزم سفر ہندوستان از مکہ
 معظمہ روانہ کر دید در چند روز راہ خشک طی
 نموده بر جہاز نشست و تا نصف مست دریا رسید
 بود کہ باد مخالف وزید جہاز تباہی شدہ
 بر سنگ خورد و پارہ پارہ گشت مردم مع
 اسباب غریق بحر فنا گشتند مگر بعضی مردم
 بر تختہ کاچوب بر امن ہر طرف کہ باد قدر

می برد میفتند اتفاقاً یازده کس بر یک
 تخت افتاد بودند از انجمله یکی قطب المدا
 بود در چند روز آن ده کس از شدت
 گرسنگی هلاک شدند قطب المدا
 بقوت ریاضت و صفای باطن زنده ماند
 اما چون آن ده تن را دید که از گرسنگی نهان
 بیتابی و بی استقلالیت نموده بحال بدر شدند
 از انجمله طبیعت او از آن اکل و شرب
 مطابق مریضه گشت و از حق تعالی امداد
 این معنی میخواست چون ذات جامع کمال
 او نزدیک حضرت قادر بچون معزز بود
 بدین عنوان او را بمرتبه عالیشان رسانیده
 میان جمیع خلایق ممتاز گردانید

هر بلا کین قوم را حق داد که
 زیران کنج کرم بهناده
 چون هزاران طفل سر بریده
 تا کلیم اسد حصاب دیده
 پس بتقدیر الهی آن تخته چوب که بران حضرت
 شاه مدار بانیم جانی افتاد بود بگوهر رسید
 و او هزار دشواری بر سر آن کوه براند چون
 وقت رحمت الهی رسیده بود از دور یک
 عمارت عالی شان و بسیار رفیع بنظرش
 درآمد خوشوقت گشته متوجه آن طرف شد
 و دید که بر در عمارت مذکور یک مرد سپید صورت
 انسان لباس فاخره پوشیده خوش و
 خندان نشسته میگوید که بیا قطب المدار
 نیک آمدی صاحب ما از دیر انتظار تو می کشید
 زود اندرون این عمارت فردوس مانند برو

که نعمت دو جهانے و لقب عالیقدر و
 جامہ و طعامکا ملکوتے بجیت تو نیران
 قادر مطلق و بیچون موجود کردہ است قطب
 ازین مژدہ حیات بخش نہایت فرحتناک
 شدہ بدرون عمارت درآمد انجا باغی
 روح افشا دید کہ ہرگز چنان کل ہاے
 رنگا رنگ و غیب مکر رندیع بود و در میان
 ان باغ یک خانہ مرصع و مکمل بنظرش درآمد
 کہ در ان تختے کلان از یاقوت نہادہ اند
 و یک مرد نورانی با عظمت و شکوہ بر سر
 ان تخت خوش حال نشستہ سب چنانکہ
 از انوار او تمام خانہ ان باغ منور بودہ است
 قطب المدار با وجود ان کمالات طاقت

که بجانب ان صاحب کمال تواند دید مغلوب
 شده سر بسجده آورد ان مقرب حضرت
 الوهیت دست حق پرست خود را از نموده بر
 نهاد و فرمود که یا شاه مدار سر بردار و بیا
 همراه من طعام بخور که کرسنه هستی
 پس شاه مدار بخور و آیم معروض داشت
 که بنده را چنان طعام عطا بکنی که باز شهما
 نشود آن مرد نورانی فرمود که همان طعام
 بفرمان الهی برای تو موجود کرده ام که باز محتاج
 بطعام دنیا نشوی پس از کمال تملطف شاه
 را دست گرفته بران تخت برابر خود بنشاند
 و یک طبق شیر و برنج پیش کشید و نه لقمه
 بدست حق پرست خود در دهن شاه نهادند و کور گذاشتند

هر لقمه که اوست و میسر و حقیقت یک فلک
 بروی منکشف میشد چون لقمه نهم فرو برد
 از عرش اعظم تا تحت الثری بروی گرفت
 بعد از آن یک دستار و یک پیراهن و یک
 بشاه مدار پوشانید و فرمود که این جامها بر آ
 باقی عمر تو کافی اند کهنه نخواهند و محتاج
 بشستن نیز نشوی همیشه پاک و مصفا خواهند
 ماند الحال ترا بخت تعالی سپردیم انشاء الله
 بعد ازین هیچ حادثه دنیا بتو نخواهد رسید
 و ازین کوها و بیابانها باسانی خواهی برآمد
 باید که موافق وصیت رسول خدا صلی الله علیه
 و اله سلم از اجازت خواجه معین الدین چشتی
 در ملک هند وستان سکونت اختیار کنی

که ظهور ولایت صوری و معسکه تو در حیات
 و مہات یکسان خواهد ماند بلکه در ترقی خواهد بود
 و از امر و فر مخلوقات عالم ملکوت و ماسوت
 ترا شاہ مدار گویند و بعد ازین، هیچ
 افراد انسانی باین منسوب نگردد

پس آن مرد نورانی برخاست و حضرت شاہ مد
 را با نعمت دو جہانی مفتخر ساختہ رخصت نمود
 شاہ مدار زمین بوس کردہ از آن خانہ برآمد
 و بعد از آنکہ نگاہ کرد اثر می از آن خانہ و باغ
 و آن مرد بزرگ نیافت و بر قدرت کمال
 قادر مطلق متحیر شدہ سر در مراقبہ فرو برد
 و بعد از ساعتی با تہ غیب بر کوششش
 آواز داد کہ آن مرد نورانی سر حلقہ ملائکہ عنقریب

که بر تمام ربع مسکون تصرف دارد و بصفت
 انوار جمال و جلال الوهیت موصوف گشته است
 و بامر الهی انبیا و اولیا را فیض میسراند
 نام اشخاص است و آنچه دیدی فیض تصرف
 او بود که بی واسطه از ذات احدیت اخذ نموی
 است پس هرگاه ترا ضرورتی پیش آید
 و در مانع شوی سه بار نام او را خواهی گرفت
 البته امداد تو بوجه احسن خواهد کرد و تا قیام
 قیامت ممد تو خواهد بود

بعد از آن حضرت شاه مدار سجد شکر الهی
 بجا آورد و بجهت تفحص راه ازان کوه برآمد
 روز دیگر مردی از ابدال هفت گانه بروی ظاهر شد
 و ازان کوهها و جنگلها بر آورد و در اندک مدت

شاه مدار را بسرحد ولایت کجرات رسانید
غائب گشت

حضرت شاه مدار چون در دیار کجرات رسید
خلائن از هر اقسام روی نیاز بدو آوردن گرفتند
و شهرت عظیم روی داد پس چند مدت
در ولایت کجرات و نواحی آن سیر کرده و
بدرایت بخشیده در حضرت اجمیر رسید
و بشرف زیارت حضرت خواجه بزرگ معین الحق
والدین چشته قدس سره بهره مند گردید
چند مدت از کمال یگانگی و اخلاص بسبب محبت
روحانیت حضرت خواجه بزرگ قدس سره
در آن مقام متسکین بماند چنانچه تا امروز
متصل شهر اجمیر بر سر کوهی فقرامیباشند

و چراغ می افروزند مردم به نیازمندی انجا
 می روند که حضرت شاه مدار درینجا بوده است
 و ان کوه را کوکلا بهاری میسنامند
 بزرگی خوش کفته است

برز میسنی که نشان کف پای تو بود
 سالها سجد صاحب نظران خواهد بود
 پس بعد از چند روز حضرت خواجه بزرگ
 معین الحن والدین چشتی قدس سره از کمال
 شفقت موجب امر باطن جائی بجهت سکونت
 حضرت شاه مدار بر لب جوئی قریب شهر قنوج
 در باطن بحضرت شاه مدار نمود و اجازت
 سکونت آنجا عطا فرمود و با عزاد و احترام
 تمام رخصت نمود حضرت شاه مدار بمراد خود

کامیاب گشته خوش و خورم از احمبیر براند
 در اطراف و جوانب سیرکنان بجانب منزل
 مقصود روانه گردید و بعد از چند روز در شهر کابل
 رسید و مسجدیکه بر لب آب چون بود در اینجا
 فرود آمد و چند مرید صاحب حال و کار و
 مثل شاه الا و سید جمال الدین المشهور بسید
 جمن و سید احمد بادپا که در عالم سیر و طیرانی
 نظیر بود و غیره عنبریزان صاحب مشرب همرا
 داشت که از ولایت کجرات و از نواحی هر
 دیار بخد متش پیوسته بودند پس در شهر کابل
 و اطراف آن شهرتی عظیم واقع گشت
 و خلایق و ضعیف و شریف یکبار روی
 نیاز با حضرت آوردند و غیر از کمالات و خارق

عادات آن حضرت دیگر حرفی در میان خلایق
 مذکور نمی شد و چندان کرامات و خوارق
 عادات از حضرت شاه مدار بی اختیار
 ظاهر شدن گرفت که بشمار نمی آید و از کمال
 عنایت حضرت حق سبحانه و تعالی وجود
 حضرت شاه مدار عین خارق عادت شده
 بود که طعام و آب نمی خورد و جامه ها که بدن
 مبارکش رسیده بودند گاهی کهنه و فرسوده
 نمیشدند و همیشه شکفته و خوشحال و نازنین
 می بود و گاهی اثر پیکر و زبونی و بیماری و
 مغمومی بر حال وی ظاهر نمی گشت و بمشاهد
 حق الحق در کمال فنای احدیت مستغرق بود
 زندگانی در عالم کون می نمود این دولت عظمی

و بی نظیر کرا دست دهد

بس کدام کرامات ازین بهتر و بالاتر خواهد بود
که هیچ آفرین را حضرت حق سبحانه و تعالی عطا نفرمود
و بعضی صوفیه مثل صوفی حضرت شیخ علاء الدین
سمنانی و غیره در مصنفات خود میسوزیند
که چون عارف باشد بمقام صمدیت میرسد در آن
حال محتاج باکل و شرب نمیشود

و مخدومی حضرت شیخ عبدالرحمن قدوائی که قریب
صد سال عمر داشت و صوفی سالک کار برآید
و لذت عرفان چشیده بود و از سلسله حضرت
شاه مدار خرقه خلافت نیز داشت از بزرگان
ان سلسله بنقل متواتر و معتبر میفرمود که روزی
عزیزی محرم بحضرت شاه مدار پرسید که شما طعام

نمیخوردند آنحضرت در جواب او گفت هر که وجوه
 گرفت بی طعام زن نمیاند و لیکن کسی طعام
 ملکوت میخورد و کسی طعام ناسوت می خورد
 از آنجمله حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و اله وسلم بعضی صحابه را از صوم وصال
 منع میفرمود قال النبی علیه السلام انا لست
 کاحدکم ابیت عند ربی هو طعمنی و یسقینے
 یعنی من نیستم همچو یکی از شما شب میکنم نزد پروردگار
 خود از طعام میدهد مرا و آب میدهد مرا
 پس در اینصورت میتواند بود که حضرت شاه مدآ
 نیز بطریق وراثت این نعمت خاص را سبب
 رسید حضرت رسالت پناه صلوات الله
 علیه یافته باشد و مثل عیسی علیه السلام

تا باقی عمر سهربران مقام شکن گشته چه عیسی
 علیه السلام بی طعام دنیا زندگی دارد و نعمت
 ملکوتی غذا میکند تا آنکه دهن سرت

و حضرت ادم صلی الله علیه و آله مدت پانصد
 سال در بهشت بود با آن نعمت لطیف زندگانی
 نمود اگر حق سبحانه و تعالی فرزند خلف او را
 بهم متفاخر بنماید چه عجب کما قال النبی صلی الله
 علیه و آله العلماء و رثة الانبیاء یعنی
 علمای ربانی و ارث نعمت انبیاء را از صلوات
 الله علیهم

و حضرت فادر مطلق شاه مدار را جمال با کمال
 عطا فرموده بود و جذبه حقیقی چنان بر روی
 مبارکش جلوه گر گشته که هیچکس تاب دیدن

نداشت و هر که میسرید بی اختیار سر بر
 زمین نیاز آورده مغلوب احوال می گشت
 و از جمیع کارهای دنیا و مافیها دست باز میدا^{شت}
 و طریق مشرب انحضرت عزلت و انزوا و کمنا^{ست}
 بود و با اهل عالم اصلاً آمیزش نمیکرد
 و از اسباب ظهور و شهرت عام استغنا^ک
 تمام داشت بنا بر آن بجهت ستر جمال و لا^{ست}
 خود برقع سیاه می پوشید و حسن صورتی^و
 معنوی خود را از نظر عوام مخفی میداشت
 و با این همه ستر خورشید ولایت او در نظر ارباب^{ان}
 صدق و صفا هویدا و روشن تر بوده است
 و آن برقع بر روی مبارک آن حضرت مانند
 پیراهن شمع میسوزد که طالبان و مریدان

کرد بر کرد آن شمع ولایت پروانه وار خود را نشا
 میکردند و فیض با میسر بودند
 حضرت قاضی محمود کنتوری از غایت سوز
 عشق آن یگانه آفاق چند قصائد گفته است از جمله
 یک بیت این است

شمع رخ شاه مدار باز بدیدیم باز
 مرغ چو سبیل شدم با طیبعیم باز
 و علی هذا القیاس اکثر مریدان پاک اعتقاد
 حضرت شاه مدار در شاهده جمال ولایت او
 مستغرق و فانی گشته بودند که از سنه باده
 توجیه خبر کون و مکان نداشتند چنانچه
 یکی از ان قوم گفته است
 من مست خراباتم کا بنجاح و می نه

صد سوز و سماع انجا لیکن زدن فی نه
 باز آدم بر سر مطلب آن وقت که حضرت شاه
 در شهر کالپی تشریف آورد سلطنت کالپی
 و دیاران در تصرف قادر شاه بن سلطان محمود
 و یکی از بنابر فیروز شاه بادشاه دہلی
 بوده است و کوشیخت و مقتدرائی
 مخدوم شیخ سراج الدین سوخته میسنوخت
 و تصرفی قوی داشت و قادر شاه با توابع
 خود مرید صادق الاعتقاد شیخ سراج الدین
 مذکور بود ازان جهت بخدمت حضرت شاه مدد
 چندان توجه نداشت و بتغافل میکذرائند
 ولیکن چون صییت کمالات و خارق عادات
 شاه مدار در تمام هندوستان فرار رسید

و افتاب ولایت او بر همه خلق تابان گردید
 لاچار قادرشده نیز بجهت دریافت سعادت
 ملازمتش سوار شده در جائیکه حضرت
 شاه مدار منسوز بود انجار رسید خادمان
 حضرت شاه مدار گفتند به فعل وقت ملاقات
 نیست و با حکم نیست که درین وقت خبر شما
 بکنم ظاهراً آنحضرت در آن وقت بادرویشی
 صاحب دل خلوت داشت بعضی اهل نفاق
 از سر تعصب و حسد بقادرشده رسانیدند
 که یک جوگی آمد است شاه مدار باو می صحبت
 دارد قادر شاه از آمدن خود و خجالت گرفته
 و رنجیده گشته بخادمان شاه مدار گفت
 بمخدوم خود بگوئید که در شهر مان نباشد

و خود برگشته بدار السلطنة برفت چون این
 مقدمه بخدمت شاه مدار رسید در ساعت
 برآمد و ازان چون گذشتن انظره نشین
 برد و خادمی را فرمود که سه روز منتظر باش
 و خبر او را بیار پس بمحدر روان شدن حضرت
 شاه مدار آبله بر تمام اندام و اعضای قادر شاه
 پدید آمد و از حرارت آبله بی طاقت و مضطرب
 گشته پیش پیر خود شیخ سراج الدین سوخته
 رفت شیخ مشار الیه پیر همین خود را بقادر
 شاه داد بعد از پوسیدن آن بحال خود
 باز آمد و اثری از آبله و حرارت نماند
 خادم حضرت شاه مدار رسید چون دید که او
 پناه بشیخ سراج الدین سوخته برده از اینجا آب

چون گذشته خبر شاه مدار رسانید از راه
 غیرت بلسان ترجمان الهی او گذشته که سراج
 چرا سوخت بمجرب گفتن این کلمه ابله بر اعضا
 شیخ سراج الدین سوخته ظاهر شد و از
 حرارت آن سوختن گرفت تا آنکه جان بکاک
 الموت سپرد و خود را فدای قادرش و کرد
 پس از آن روز او را شیخ سراج الدین سوخته
 گویند و چه تسمیه سوخته این است که گذشت
 و مرقد او در شهر کالپی مشهور است
 بعد از آن بر سلطنت قادر شاه نیز فتور عظیم
 و حادثه صعب پیش آمد که از طرف جوینور
 سلطان ابراهیم شتر یکت تسخیر کالپی
 لشکر کشید و از آن طرف سلطان بهوشنگ

بادشاہ ولایت مالوہ باعاً کر بیقیاس در
 رسید قادر شاہ اوارہ گشت و شہر کالج
 باتوابع بی منازعت بتصرف سلطان شہنشاہ
 درآمد سکہ و خطبہ بنام خود جاری ساخت
 و سلطان ابراہیم شہر از راہ برگشتہ
 بجوینپور رفت

چنانچہ در تاریخ ہند ہم این مقدمہ مندرج است

پروانہ از ان سوخت کہ باشمع در افتاد
 با سوختگان ہر کہ در افتاد و بر افتاد
 بعد از ان حضرت شاہ مدار سیرکنان در شہر
 قنوج رسید جمیع مردم خاص و عام از کمال
 نیاز منکہ روی بخدمت آنحضرت آوردہ منتظر

و معتقد شدند و حضرت مخدوم شیخ انجی
 جمشید قدوائی خایفه حضرت مخدوم جهانباں
 سید جلال بخاری که در موضع راجکمر متصل
 قنوج سکونت داشت از یگانگی و اخلاص
 پیش آمد میان هر دو بزرگ صحبت مصفا
 رویداد ولیکن آنحضرت کرد و پیش قنوج ^{تفصیل}
 ان جای میس بود که حضرت خواجہ بزرگ معین الحق
 والدین چشتی او را در باطن نموده بود
 بعد از چند روز ان مکان مبارک لائون مسکن
 اولیاء الدین بنظر دور بین حضرت شاہ مدار
 درآمد و بر لب آب ایسن رحل اقامت انداخت
 و ان مکان عالی قدر موسوم بمانگن پور گردید
 پس ترتیب عمارت درویشانہ فرمود

بعضی مریدان صادق الاخلاص را بر سر آن
 کار گذاشته خود متوجه بسیر جوینور گردید
 در آن اثنا فاضل شهاب قدوائی که از قوم
 بنی اسرائیل بود در عمر شباب بنهایت
 جمال حسن آراسته بطلب حق از خانه برآمده
 در جستجوی مرشد میگشت از اتفاقات حسنه
 بشرف سعادت ملازمت حضرت شاه مدار
 بهره مند گردید و از مشاهده جمال ولایت
 آنحضرت بی اختیار کشته اراده آورد
 و درین سفر جوینور رفیق شد و دائم بخدمت
 حضور آنحضرت سرگرم و مقید می بود و هر وقت
 کسب کمالات صوری و معنوی می نمود و در نظر
 فیض بخش آنحضرت مخصوص بود که دیگر مریدان

شاید آن قربت نداشتند از محبوبترین مریدان
 آنحضرت بوده است بهر کیف چون آن حضرت
 قریب بکنوز رسید روی مبارک بجانب مریدان
 خاص آورده فرمود که ازین شهر بوی حسنی آید
 من در میان این شهر نمیروم پس بیرون
 بکنود در مقابر فرود آمد حاجی الحرمین مخدوم شیخ
 قیام الدین در آن ایام بر سنه شیخت واقفند
 در شهر سکونت داشت چون جمیع اهل شهر
 براه نیازشکه آمد سعادت ملازمت حضرت
 شاه مدار حاصل نمودند مخدوم شیخ قیام الدین
 را نیز مفتدا وقت چنین رویداد که باب محلبس
 باید دید پس با جمعی از مریدان خود بجهت
 رسیده ملاقات نمود اما چون صفای اخلاص

در باطن او نبود حضرت شاه مدار با غراز و
 احترام او چندان متوجه نگشت بعد از آن
 نظر مخدوم شیخ قیام الدین بر قاضی شهاب افشار
 دید که جوانی صاحب جمال باز یو حسن ارکانه
 در پس سر آنحضرت ایستاده بآداب تمام
 مکس را نمیکنه گفت این جوان همم ظاهر
 بطلب حق خدمت میکرده باشد شاه مدار
 این ادای بمعنی خودش نیامد فرمود هر کس
 پیشش فغرامی اید موافقت نیت و اخلاص خود
 نتیجه می یابد اصل کار موقوف بر نیت و
 اخلاص است آن چنان بر هر کس ظاهر خواهد
 پس مخدوم شیخ قیام الدین صورت مجلس
 برنگ دیگر دریافته متعجیر و منفعل برخاست

و رخصت شده بخانه خود رفت و در چند روز
 وفات یافت و در شهر لکنو مدفون گشت
 بعد از حضرت شاه مدار مسافت راه طی کرده
 در شهر جوینور شریف برد چون صحبت کاپی
 بیش از شریف برون از حضرت سلطان
 ابراهیم شرقی رسیده بود بمحروشنیدن
 خبر آنحضرت بکمال نیاز منتهی با جمیع اعیان
 سلطنت امر ملازمت نمود و مشمول عنایت
 و انعامات آنحضرت گردید بعد از آن جمیع
 اهل شهر سعادت خدمتش دریافته
 مکر فاضل شهاب الدین ملک العلماء با موافقان
 و منابعان خود بدین آنحضرت نیامد و میان
 عدوت بر سببه در خانه خود و هم در مجلس

سلطان ابراهیم چندی دور از کار خود
می نمود

اما سلطان ابراهیم اضلاع متوجه همیشه از آن
جهت نهایت حیران و منفعل میبود و از گشت
ظهور خارق عادت و کرامت دست هیچ منافی
و مدعی بجانب افق و ولایت حضرت شاه
دراز نمی گشت و در هر شهر و قصبه که آنحضرت
تشریف میبرد با علمای ظاهر همین قسم صحبت
نا ملائم پیش می آمد که نهایت استغراق در
وحدت وجود داشت

مشرک صلح کل را منظور داشته ملتفت نیست
و آن جماعت خود بخود آخر خجالت می کشیدند
صاحب سار له ایمان محمودی میگوید

که سبب مخالفت علمای ظاهر حضرت شاه مدآ
 آن بود که او علم دینی و معارف یقینی ار روحانی
 پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
 و علی مرتضی کرم الله وجهه اخذ نموده بود
 و کتب اسمائے بخدمت امام محمد صلی الله علیه و آله
 عسکری رضی الله عنه خواند و از اخذ آن
 مذاهمبه گذشته بمشرب حق رسیده این علما
 پیش او طفل مکتب بودند و او قدم بقدم
 حضرت رسالت پناه و ائمه اهل بیت عمل می نمود
 و بعضی اطور را که موافق رای و قبایل محمدین
 نبودند از آن جهت علمای ظاهر نامیده
 بحث میکردند با وجود این مقدمه بر نام
 اهل عالم ظاهر است که در وقت حضرت نبوکا

صلی اللہ علیہ وسلم اصلاً اختلاف نہا نہیں
 و مدت سی سال کہ ابام خذ رفت بر حق موفق
 حدیث آنحضرت علیہ السلام مقرر شدہ بود
 کما قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 الخلافة من بعدی ثلاثون سنة
 یعنی خذ رفت بعد از من ناسی سال است
 پس ناعدت بت و نہ سال و شش ماہ خلقا
 را شدین بر سنده خذ رفت صوری و معنوی
 متکمل بودند و شش ماہ دیگر کہ تتمہ آن ماندہ بود
 حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ حقوق ان امیر
 کا حقہ بجا آوردن خود را فارغ ساخت
 و حکومت دنیا را باہل آن گذاشتہ ابانم خذ
 بانصرام رسانید پس در مدت سی سال

مذکور نیز هرگز اختلاف نداشته است در قول و فعل
 حضرت رسالت پناهی علیه السّلام پدید نیامد
 بعد از آنکه ایام خلافت تمام شد و امر حکومت
 اهل اسلام بر بنی امیه رسید و بعد از بنی عباس
 تفویض گشت و از آن قوم حکام خود را بر سر
 پیداشدند و علماء متابعت آنها ضرور شد
 و بعضی علماء دین مثل امام ابوحنیفه و امام احمد
 حنبل رحمهما اللّٰه عالی که از کمال دیانت و تقاوت
 متابعت امر آنها نکردند در حبس بیداری و ظلم
 هلاک گشتند بنا بر آن لاچار در اکثر امور دین
 اختلاف پدید آمد و بعضی مقدمات موافق
 رای واجتهاد مجتهدین قرار گرفتند
 پس در هر جا و هر عهد مذمبی جدید پدید آمد و علماء

دین مقرر نمودند که هر کس از مذہب مجتہد خود
 انکار نماید و یا از ان مذہب انتقال کند کافر گردد
 چنانچه این امر حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله وسلم را پیشتر از تعلیم الهی مکتوف شده
 بود و با اصحاب محرم را از خود منع موده بود
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 ستفرون امتی علی نیف سبعین
 فرقة فالناجیة منها واحدا
 یعنی زود باشد که امت من متفرق شود
 بهشتیاد و چپند گروه و ناجیه یک گروه باشد
 از ان جهت هر یک گروه کمان بر خود برده اند
 که فرقه ناجیه ما ئیم پس سالهای بسیار گذشتند
 که جمیع علمای هر مذہب موافق اقوال مجتہدین

عمل می نمودند و بان طریق عادت گرفته بودند
 بعد از هفصد و چند سال حضرت شاه مد
 ان سلوک طبقه اولی که معمول مصاحبان و
 متابعان خاص حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و اله وسلم بود از غایت صدق و راستی
 و درستی ان طریق آشکارا ساخت و خواست
 که اهل عالم را بمشرب صراط المستقیم هدایت بخشد
 از انجمن علمای ظالم و تعصب و رزید هر جا
 عبادت او برخاستند و از غلبه تعصب
 بعضی علما حضرت شاه مدار را متهم بالحد میکرد
 و بعضی منسوب بر فض می نمودند و بعضی میزد و
 و کفر نسبت میکردند
 علی هذا القیاس هر کس موافق حوصله خود نیست

و سر بر تنک زده اخر انفعال میکشد
 همچنین در وقت ظهور حضرت امام محمد مهسک
 رضی الله عنه نیز علمای هر مذاهب با امام بر حق
 مخالفت و منازعت خواهند نمود
 چنانچه حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
 در کتاب فتوحات مکی فی باب سبصد و
 شصت و ششم نوشته است که بعد از خروج
 حضرت امام محمد مهدی بن حسن عسکری
 رضی الله عنهما ظاهر میشود دین بر طریقیکه بو
 بران در نفس الامر تاحدی که اگر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم زنده بودی هر اینه چند
 حکم نکردی پس در آن وقت باقی نماند مگر
 دین خالص از برای اهل قیاس و مخالف

میباشد. ان دین در اکثر احکام از مذاهب
 علمای مجتهدین بس تعصب می ورزید
 علما از امام محمد مهدی رضی الله عنه کمان میسبزند
 که الله تعالی بیدار نمیکند بعد از امامان ما مجتهد
 دیگر را درین محل حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
 قدس سره مخنان بسیار نوشته است
 من مختصر میکنم

وصاحب ترجمه العوارف در فصل اول چنین
 نوشته است که در روزگار صحبت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم بیکت امار وحی و پرتو
 انوار نبوت نفوس امت از ظلمت رسوم
 عادات متخلی گشته بود و قلوب از لوث
 طبیعت و شائبه هوا طهارت یافته

لاجرم عقائد ایشان از وسعت اختلاف
 معز بود و دلها از بیماری هوا سلیم و مبرا
 همه یکدل و یک رای و یک زبان بودند
 بعد از آن چون افتاب رسالت بجا غیب
 متواری و محتجب گشت مزاج قلوب اعتدال
 استقامت رو با خراف نهاد و بقدر
 انحراف اختلاف پدید آمد و شیطان را
 طریق تصرف در عقائد گشوده شد و جریب
 از رسالت و احتجاب نور عصمت هر روز ظمنا
 رغبات نفوس بدنیاز یاده می شد و اختلاف
 بیشتر پدید می آمد الی یومنا هذا
 پس هر که طالب عقیدت درست بود باید که
 بطبقه اولی از صحابه اقتدا کند و با ثار ایشان

؛ ابقار نماید و این معنی از خصائص احوال
 صوفیانست که دل‌های ایشان بوجدان جلالت
 محبت الهی از محبت دنیا اعراض کلی نموده‌اند
 و عروق نزاع و خلاف از آن بیکبارگی
 مستاصل و منتزع شده و نظر رحمت
 و شفقت در عموم خلق نگرینند و از عذاب
 عداوت و مخالفت نجات یافته‌اند

و بفرقه ناجیه ملقب گشته‌اند این بود بیان
 مشرب خاص صوفیه اهل صفا که از متقدمین ارباب
 تصوف نقل کرده‌اند

پس حضرت شاه مدار هما بن خا شریف داشت
 که حضرت شیخ حسین معری بلخی مرید پاک اعتقاد
 و صاحب سر حضرت مخدوم شیخ شرف الدین

یحییٰ منبیری نیز از طرف بهار در جوپور رسید
 و سبب آمدن او آن بوده است که کتاب عوارف
 بخد مت مخدوم شیخ شرف الدین میخواند
 نصف کتاب خوانده بود که وقت وفات مخدوم
 رونما گشت شیخ حسین نهایت مضطرب شد
 که عوارف تمام نگردم حضرت شیخ شرف الدین
 چشم باز کرد و شیخ حسین گفت که خاطر جمع است
 بعد از چند روز حضرت شیخ بدیع الدین
 الملقب بشاه مدار عارف کامل در بلخ جوپور
 تشریف خواهد آورد باید که آن وقت تواجف فرماید
 نصف کتاب عوارف پیش آن بکانه افاق
 بخوانی که ترا برکات بیشتر حاصل خواهد شد
 بهر کیف چون شیخ حسین بلخی بخد مت حضرت شاه

رسید انحضرت از کمال مہربانی برفع از روی
مبارک کشید شیخ حسین بٹ ہن جمال
ولایت انحضرت بی اختیار کشتہ سر بر زمین

اور د و این بیت بداعۃ خواند
کہ میکوید کہ حق صوٹ نہ بند من اینکہہ دین ام ذات مصور
حضرت شاہ مدار خوشوقت شدہ اور اسمند
توحید لقب عطا فرمود و پیش از ان حضرت
شیخ شرف الدین منسبر اور انوشہ توحید
لقب دادہ بود پس او نصف کتاب عوار
بخدمت انحضرت خواند مفاخرت ازل وابد
حاصل نمود

علمای جو پور این مقدمہ را از خوارق عادت
و کرامات انحضرت کہ بر انماط ہر شدہ بود برتر تصور

نمود بیدست و پاشدند
 حضرت میرسید صدر جهان که سید عالی نسب
 و جامع علوم و منفی عهد سلطان ابراهیم شرف
 بود بر کمال حال و صدق مقال حضرت شاه مدآ
 واقف شده بخدمت آنحضرت پیوست و
 مخلص و معتمد گشت و متابعان او نیز منقاد
 شدند بنا بر آن فاضل شهاب الدین ملک العلماء
 مضطرب گشته خواست که بطرزی راه سخن بجد
 حضرت شاه مدار پیدا سازد و بان وسیله
 سعادت ملازمت آن بی نظیر زاننه حاصل نماید
 پس دو سوال بخدمت آنحضرت معروض داشت
 یکی آنکه شنیده می شود که شمار ارباب سطره سعادت
 ملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم

حاصل شده است نهایت عجب و شگفتی نماید
 دوم آنکه العلماء و رتبه الانبیاء همین علم است
 که ما خوانند ایم و بنا بر آن علم دیگر است
 حضرت شاه مدار در جواب او مکتوبی نوشته
 است و آن مکتوب این است
 هوالموجود برادر قاضی شهاب الدین ششمین عمر
 دولت ابادی بدانند که مکتوب ان برادر منبره
 سید المرسلین سید طاہر دادم سیادت
 و نظافت برین درویش از خویش رسانید
 در کتابت ان برادر چنبین باز دین شد که
 از بیشتر مردمان نامع میشود که مخصوص مطلق
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 بیواسطه بحضرت پیر شمس میر بوده است

این معنی سعادت روی مینماید و هیچ یکی این
در بسته نمی کشاید که چگونگی بود

و بگرانکه العلماء و رثه الانبیاء همین علوم است
که ما تحصیل کردن ایم یا آنکه علمی دیگر است
این دو لطیفه را بجواب حل کرد اینده مرقوم فرمایند
ای برادر عوام را ادای دانستن ابرار خواص
حضرت الوهیت بس مشکل است

بدانکه گوشه نشینان خانقاه عدم مردانند
و بر مرکب نفخت فیہ من روحی شهسوارانند
که بندگان را در اسرار شایان انجار راه نیست
از بس که در مقام قرب اند و از سایه حدودش
خویش دور اند جبرئیل را بر کاه داری نمی گیرند
و میکائیل را بغاشبه داری نمی پذیرند

بیک تنگ از هر دو عالم بیرون شده اند
 و بصحراى الوهیت بعالم لامکان که نامحدود و نامتناهی است
 جولا نکر می بینند لیکن عند اللہ
 صباحا و لایساء مقام دارند بعالم میحو اللہ
 مایشاء محدود میخواند بی نام و بی نشان از جمله
 خلایق دور اند حق تعالی را غیبی که درین قوم
 است از مردمان محفوظ و مستور میدارد و گر آنکه
 او را میخواهد له مقالید السموات و الارض
 مرا و راست این درویش در بسته بروی
 می کشاید و مامور بامر اسد ثقی و اللہ غالب
 علی امین پیش می آید و خویش را بکسوت
 بشریت بدو می نمایند که بدان امر است
 حکایت دشت ارزن ان برادر شنیده باشد

که اسد الغالب علی بن ابی طالب کرم الله
 وجهه دو صد سال و کسری پیش از ولادت
 خود بامر حق تعالی بدن مثالی گرفته سلمان فارسی
 را از پیشش بربط خلاص ساخته بود
 پس ارواح مقربان در گاه الوهیت را پیش
 از وجود عنصری و در وجود عنصری و بعد از گذشتن
 وجود عنصری تصرف یکسان میباشد کاهی
 لباس عنصری میپوشند و کاهی وجود مثالی
 چنانچه بعضی از ان طائفه در مقام مناجات
 مقرر موسی صلوٰه الله علیه حاضر بودند و چون
 نود هزار تکلم در مقام قرب قاف قوسین اوانی
 حق تعالی در شرب معراج بمصطفی صلی الله علیه و سلم
 فرمود می شنیدند و باد رویش صحابه رضی الله

عظم مصافحه داشته اند و در حیات و ممات
با ایشان حاضر بودند و هستند کل را دریافته اند
تا بجز آنچه رسد

چون این معنی آن برادر را محقق و معلوم گشته
العلماء و رتبه الانبیاء که پرسید نیز مستمع باش
پیش از آنکه از کنج خانه عدم بسوی منزل وجود
یخروج من بین الصلب و الکترائب در بازنبو
مردان مقبلان حضرت از ازل در روز میثاق
ندای الست بر یکم از حیل جبار بی حرف
و بی صوت شنیدند هنوز یادست فراموش نکرده
انید و همان حالت در ایشان اثر است و در
مکان ایشان نه ماضی است و نه مستقبل هر چه
در کتاب ازل و ابد است بدان واقف اند

این علم میراث انبیاست و ایشان را موات
 الهی و اسرار نامتناهیست و از همه مخلوقات
 ان علم پوشیده است ان من اعلم لست بمکنون
 لا یعلمها الا الله و العلماء باسد و آنچه در لوح محفوظ
 مکنونست معاینه و مشاهده میکنند در نظر ایشان
 و بدان اطلاع دارند از زلزله تا دخول بهشت و
 و فرخ آنچه بود و هست و خواهد بود از ماه تا با
 بدانند و فردا پس فردا بدانند کما قال الله تعالی
 و امتاز و الیوه ایها المجرمون علیکم کنند
 مجرم را از مخلصان از بهر ظهور فرقی فی الجنة
 و فرقی فی النار که روز بهشت ایشان را سبکی و
 اینجه بدرارند امروزان مجرم را از مخلصان
 علل کرده گردانند تا سید و شقی بشناسند

و در عالم خدا بجان ایشان محیطند ایشان را
 رسد که العلماء و رشتة الانبیاء خوانند
 و مردمان باندگی علم مغروراند و باندگی زهد
 مسروراند و باندگی سکر مسکوراند چه توان
 کرد کل میسر لما خلق له علمی که آن
 برادر تحصیل کرده است بواسطه آن علم برادر
 این سر نتوان رسید زیرا که معنی این علم
 دراز است درین سطور آن علم نوشته نشد
 که علمای ظاهری طاقت شنیدن احوال
 حقائق ندارند بنابراین هر کردند از حقیقت این
 معنی راه شریعت مغلوب کنند و بعضی اولیاء
 مستملک درین راه گشته شدند و بمقصود مطلق
 نرسیدند که بدین مقام العلماء و رشتة الانبیاء

نبودند و علم بانواع است اگر درین مختصر بیان
 کنم دراز گردد و مقصود از جمله علمها علم معرفت
 باری تعالی عز اسمہ است چون بعضی علمای ظاهر
 نیک ندانستند که آن علم بیدستگیری مرشد
 حاصل نمی شود و بی صفی باطن آن در سینه
 نمی کشاید و در خود آن استعداد سلوک صوفیه
 اهل صفاندیدند لاچار بر تحصیل علم ظاهری مشغول
 شدند نعم نسبیہ بروند آخر العلم حجاب الاکبر
 دیدند معنی العلماء و رتبه الانبیاء و این باشد
 علی که آن برادر دارد از کرسی پیار و کدی شمار
 حاصل نموده است و در علم و رتبه نه رنج است
 و نه محنت هر چند در نظر اهل عالم رنج و راید
 اما محض مواهب الهی و از کارخانه نامتناهی است

هرگاه که ان مقام حاصل است از عرش تا ثریا زیر
 بای اوست بهشت بخشان و دروزخ اشیا مان
 درگاه اند از صلب پدر در رحم مادر با میراث آمدند
 و علم ادم الاسماء کلماتی که خداوند علم الملائکه
 فقال انبتونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقين
 ایشانند و پیش مصطفی قومی در ویشان بودند
 چون سلطان لولایه لما خلقت الافلاك
 ولما اظهرت الربوبیه مرتبه و مقام و منزل الشیخ
 نزد حق سبحانه و تعالی بلند دید و بدین مسکینان
 پرداخت و از حق تعالی بدعا درخواست اللهم
 احیی مسکینا و امتن مسکینا و احشرنی
 فی زمرة المساکین فهم من فهم و السلام
 چون این مکتوب بقاضی شهاب الدین رسید

از مطالعه آن نهایت حیران دسراسیمه گشت
 اما آن غرور اکابر می را بسیکبار کی نتوانست از سر
 بدر ساخت خواست که حضرت شاه مدار را
 بطریق ضیافت در خانه خود طلبیده ملازمت
 نماید و از حجاب موهوم بدراید این بیت بحدیث
 آنحضرت نوشته درخواست است عا نمود
 ای نظر افتاب هیچ زبان داردت
 کرد و دیوار ما از تو منور شود
 حضرت شاه مدار که مکاشف عالم صوت و معنی
 بود این ادای قاضی را دریافت که از راه اخلاص
 و اعتقاد نبون است بنا بران تغافل و رزید
 و این بیت در جواب او نوشته فرستاد
 پرتو خورشید عشق بر همه تابد ولی

سنگ بیکنوع نیست تا همه کوه بشود

چون قاضی شهاب الدین دید که این مقدمه هم
راست نیامد مضطرب گشته بخدمت میرسد
اشرف جهانگیر سمنش رفت و حقیقت این صحبت
معروض داشت

آنحضرت کمالات صوری و معنوی حضرت شاه مدارا
مفصل از قرار واقعی خاطر نشان قاضی نموده آگاه
ساخت و از راه مهربانی فرمود که صلاح کار شما
درین است که بلا توقف بطریق نیازمندی و اخلاص
بخدمت حضرت شاه مدارا رفته عذر تقصیرات
درخواست بکنید و هرگاه آن یکانه آفاق
معلوم خواهد شد که شما از پیش این درویش
اشرف سمنش آمده اید نهایت مهربانی و توجه
در حق شما خواهم نمود

پس قاضی شهاب الدین ظاہر و باطن خود را
 از صاحبون اشرفی شسته بکمال نیازمندی و
 اعتقاد امده سعادت ملازمت حضرت شاه مدد
 دریافت و تفصیرات گذشته را عذر خواست
 و آنحضرت که بجز از شبوہ شفقت و مہربانی
 طرز دیگر نداشت نہایت دلداری و توجہ فرمودہ
 قاضی را خوشوقت ساخت از ان روز قاضی
 شهاب الدین نیز در زمرہ معتقدان و مخلصان
 داخل گشتہ سعادت مندی دارین حاصل نمود
 پس جمیع اہل شہر و دیار جوہنپور یکبار روی نیاز
 بخدمت بندگان آنحضرت آوردند
 و حضرت شاہ مدار از کثرت خلق مستغفربود و اکثر
 اوقات در گوشہ انزوا میکند را نید از ان جہت
 از جوہنپور برآمد معاودت بجانب مقام متبرک

لکنور فرمود سلطان ابراهیم شرفی و میر
 صدر جهان مفتی و قاضی شهاب الدین ملک العلماء
 و جمیع اهل شهر از کمال نیاز منک به خدمت آنحضرت
 رسید در خواست اقامت نمودند حضرت
 شاه مدار فرمود که از شفقت شما عزیزان چشمداشت
 چنین دارم و شما داخل ثواب شدید ولیکن
 الحال ما را معذور باید داشت ان شاء الله تعالی
 بعد از چند روز باز یک سیر حکمت دریافت
 صحبت دوستان واقع خواهد شد

پس لاچار جمیع اعزّه بر فاقست سلطان ابراهیم
 رخصت شدند و آنحضرت روانه لکنور گردید
 چون قریب شهر لکنور رسید باز در درون شهر رفت
 ببلندی که بر لب آب گو منی واقع است در اینجا

فرود آمد. جمیع اہالی و موالی شہر بخدمت رسیدہ
 سعادت ملازمت دریافتند بعد از ان یک
 پیر زن پسر بیمار خود را پیش حضرت شاہ مد
 اورن از کمال عجز درخواست دعا نمود انحضرت
 از راہ کرم بخشے فرمود کہ این شہر حوالہ شیخ محمد مینا
 شدہ است پسر خود را پیش شاہ مد الیہ ببر
 کہ صحت این پسر بردعای او موقوف است
 ان پیر زن نبدانت کہ شیخ محمد مینا چہ کس است
 و کجا میباشد چرا کہ در ان ایام حضرت مخدوم
 شیخ محمد مینا خرد سال بودند بنیابت پدر خود
 جاروب کشی مرقہ مخدوم شیخ قیام الدین مینمود
 و ہچکس بر کمالات وی مطلع نبود بہر کیف
 چون وقت فتن جو پور صحبت حضرت شاہ مد
 و مخدوم شیخ قیام الدین بسبب فاضی شہاب

قدوائے ان قسم واقع شدہ ہو چنانچہ سابقہ
درین اور ان گذشت

درینولا حضرت شاد مدارخواست کہ از کمال
کرم بخشی تلافی ان امر نیز بوسیلہ قاضی شہاب
ممنون در حق مخدوم شیخ محمد مینا نواززش فرماید
و اورامفاخرت صوری و معنوی بخشیدہ بجای
مخدوم شیخ قیام الدین نصب نماید

پس قاضی شہاب را پیش خود طلبیدہ جای
نماز خاص خود حوالہ نمود و فرمود کہ این را در فلان
محلہ ببر کہ شیخ محمد مینا ہنوز خود را شناختہ است
ہمراہ طفلان بازی میکند اورا دعای من برسان
و این جای نماز بدہ و باومی بگو کہ حضرت حق سبحانہ
و تعالیٰ خدمت شہر لکھنؤ حوالہ تو کردہ در حق پس

این سپهر زن دعا بکن که شفای او برد عای تو
 موقوف است . قاضی شهاب بکمال توجه
 و اخلاص پیغام آنحضرت مع تبرک جای نماز
 شیخ محمد مینا رسا یند شیخ محمد مینا نهایت
 نهایت خوشحال گشته کمال نیازمندی و تواضع
 از حد زیاده بخدمت قاضی شهاب اظهار نموده
 سجده شکر الهی بجا آورد و آن جای نماز را بر سر
 خود نهاده دست بر دعا برداشت و گفت الهی
 از برکت این جای نماز حضرت شاه مدار بسر
 این پیر زن را شفابخش در ساعت آن بسر
 بحال قدیم باز آمد و شفایافت از امروز شهرت
 کمالات مخدوم شیخ محمد مینا از توجه حضرت شاه مدد
 در تمام هفت و ستان شائع گشت و عالمی بوی

تولا نمون ارشاد یافت چنانچه تا امروز کمال است
 و بزرگی مخدوم شیخ محمد مینا بر همه خلق ظاهر است
 پس از چند روز حضرت شاه مدار سیرکنان
 در مقام متبرک مکنیور شریف برده با شاه و طالبان
 و مریدان صادق الاعتقاد مشغول گشت
 و کم گشتگان بادیه ضلالت را هدایت می بخشید
 و شهرت کمالش از شرق تا غرب فرارسید
 و مردم از هر طرف روی نیاز بخدمتش آوردن
 گرفتند و مکنیور بجهاجات نیازمندان حق پرست
 کردید و از اتفاقات حسنه دران ایام قاضی مظهر
 که جامع علوم و فنون بود با صد طالع علم بجای
 بطریق امتحان بخدمت آنحضرت رسید و حضرت
 شاه مدار پیش از آمدن او بمردان صاحب کمال خود

مثل شاه الاوسید جمال الدین المشهور بسید جمن
 و سید احمد بادبای و قاضی شهاب قدوائے
 وغیرہ کہ در فنائی توحید مستغرق بودند
 و حال بغایت قوی داشتند ایشانرا بناکید
 منع فرموده بود کہ قاضی مطہر بحجت امتحان و مجاہدہ
 میاید هیچ یکی از شما مزاحم مقال او نشوید من بطریق
 اورا براہ خواہم آورد بہر قسم قاضی مطہر باشاکرا
 خود اندہ ملازمت نمود و از غایت غرور علم کہ در سر
 داشت بالفور سئلہ وحدت وجود در پیش آورد
 و بطریقی کہ اعتقاد ارباب تصوف درین سئلہ
 مقرر شدہ است خلاف آن دلائل میکذرا نیہ
 و حضرت شاہ مدار از کمال بردباری ویرامیدان
 وسیع گذاشتہ بود و خود نیز دلائل علمی میکذرا نیہ

تا به سفت روزهمین مباحثه در میان بوده است
 چون سخن در نهایت مرتبه توحید رسید ان ژان
 حضرت شاه مدار را غیرت عالم احدیت در گذشت
 و حالی قوی رونما کرد دید لبس برقع از روی مبارک
 خود برداشت و بلسان وحدت بیان فرمود
 که امی طفل مکتب نیک نگاه کن که پروردگار ما واحد
 است و در جمیع اشیا محیط بجزد فرمودن
 این کلمه جامع و قاطع اضافات قاضی مظهر مغلوبت
 و لرزه در اندامش افتاد و بی اختیار سر بسجده نهاد
 در دریای توحید چنان غوطه خورده که تاسه شبانروز
 خیز از خود نداشت و شاگردان جدا مدتهوش افتادند
 بعد از سه روز شاه آلا را امر شد که آب بقیه
 طهارت مارا بردار و بر روی قاضی مظهر و شاگردانش

بیفشان چون بحال خود آیند آنها را پیش ما بیاور
 شاه الاسر بر زمین آورده اب برداشت و بر روی
 آنها افشاند و هوشیار ساخته بخدمت آنحضرت
 او در حضرت شاه مدار باز برقع برداشت فاضلی
 باشا کردان سر بر زمین نیاز آورده توبه کرد و توبه
 ارادت مشرف گردید

پس سید جمال الدین و سید احمد بادپا را فرمان شد
 که فاضلی را باشا کردان چند روز در خدمت خود نگه دارند
 که اصطلاح این طائفه را بفهمد بعد از آن من او را بخل
 باطن مشغول خواهم ساخت

الغرض بعد از چند روز فاضلی مظهر بطرز صوفیه اهل صفا
 مشغول ساخته بر تسمیه بلند و تکمیل رسانید که او خود
 صاحب ارشاد گشت و عالمی را هدایت بخشید

و بعد از ارادت او در آن قاصی مطهر اکثر علمای فحول
و دیگر خلایق بی شمار در خلقه ارادت حضرت شاه مد
در آمدند و هر کس موافق استعداد خود بجا و ذوق
مخطوط گشت

روزی آنحضرت بر سندان شاد شسته بودند و میرزا
صاحب کمال بخدمتش حاضر بودند که چند هزار کس از
قریات نواحی مکنپور و قنوج آمده از کمال عجز سر بر زمین
نیاز آورده درخواست نمودند که بر سر ما آفت و با
نازل شده است و چندین هزار کس نا این زمان
مرده اند و هر روز می میرند آنحضرت حسب ولایت
این دیار است درین وقت در ماندگی بر احوال مانفجید
که ازین بلا نجات یابیم حضرت شاه مدار ساعنی
توقف نموده روی بجانب قاضی شهاب الدینی آورد

فرمود که این مردم عاجزانند بر فلان بلبند رفته
 مشغول شو و بلائی که بر اینها مسلط شده است
 برادر قاضی شهاب که محبوبترین مرید آنحضرت
 بود سر بر زمین آورده بر خاست تمام خلعتی
 حیران شدند که این مرد چه کار خواهد کرد بار
 بر آن بلبندی رفته شبانه روز آنجا مشغول ماند
 بعد از سه روز کرد و عبا غظیم بپا کرد
 چنانکه تمام عالم نارگش و در میان آن کرد و عبا
 یک شعله آتش تند نمودار گشت و مانند برقی حبه
 برابر روی قاضی شهاب رسید قاضی شهاب
 که عین شهاب بود از غلبه حال دهن واکرده آن
 شعله آتش را فرو برد آن کرد و عبا زنا پدید
 قاضی شهاب از آنجا برخاسته در حاجیها

خود رسید اما در شکم او درد بچشم عظیم بدید
 خادمان این مقدمه را بخدمت حضرت شاه مدر
 رسانیدند آنحضرت خود شریف برده دست
 حق پرست خود بر شکم قاضی شهاب فرود آورد
 و فرمود که بابا شهاب شاید شعله آتش خورده
 که آن فی الحقیقه و با بود احمد مد که حق تعالی
 ترا صحت بخشید و خلق خدا از آن بلا نجات یافت
 حالا بر خیمه و چیزی بخور پس از آن روز قاضی
 شهاب قدوائی را و باز دلقشید و شهرت
 کالات او در تمام هندوستان شائع گشت
 در روزی جمیع مریدان کامل حضرت شاه مدار که در
 خدمت حاضر بودند میان خود با چنان قرار گرفتند
 که هر کس بای خود بجانب حج برای خاص آنحضرت

در از گشت یک اشتر بید و فنی قاضی شهاب
 از سستی و بیکی بای خود بجانب حجره انحضرت
 در از کرد جمیع مردان او را گرفتند که یک اشتر بی
 باید داد درین گفتگو بودند که حضرت شاه مدأ
 از حجره بر آمد فرمود چه سخن در میانست مردان
 حقیقت حال عرض نمودند انحضرت از کمال مهر با
 و جوهر شناسی فرمود که بگذارید سر و بای شهاب
 برابر است یعنی او در فتنای توحید مستغرق
 گشته است در سر و پا فرق نمیتوان کرد
 بزرگی درین باب گفته است

ما را استیم قضا را شناسیم
 از غایت سستی سر و بارانشندیم
 و اکثر مردان انحضرت چنین حال داشتند بفضل

تا کجا نویسد و درین اثنا متواتر عرض سلطان
 ابراهیم شیخ و جمیع امرا و اکابر شهر جوینور
 با تحف و هدایا مشتمل بر اشتیاق ملازمت
 رسیدند چون آنحضرت وعده سیر جوینور
 کرده بود بنابراین بموجب درخواست اینجاست
 متوجه آن جانب گردید چون قریب شهر لکنه رسید
 مخدوم شیخ محمد مینا چند کرده استقبال نموده
 از کمال اخلاص آنحضرت را در شهر برد و چندان
 خدمت و نیاز مناسکه اظهار ساخت که زیاده از
 متصور نباشد آنحضرت نهایت رضامند
 گشته فرمود که شیخ محمد مینا استحقاق آن دارد که
 صاحب ولایت اینجا میتوان گفت از امروز
 مخدوم را صاحب ولایت گویند پس مخدوم شیخ

محمد مینا را باین عطا مفتخر ساخته خود بجهت ارشاد
 قاضی محمود متوجه بطرف قصبه کنتور گردید
 و حقیقت قاضی محمود کنتوری آنچه بنقل متواتر و معتبر
 بتحقیق پیوسته است این است

که پدر عالیقدر او از بزرگان اکابر قصبه کنتور بوده است
 چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ گشت آن زمان
 بجهت دریافت ارادت طریقت بخدمت حضرت
 مخدوم شیخ ابوالفتح چشنه در شهر جوینور رفت
 و بشرف ارادتش بهره مند گردید در آن وقت حاج
 محمود در عمر چهارده سالگی همراه پدر بود و در دیکر او را
 پیش مخدوم شیخ ابوالفتح برد که بنده را ده نیزه خوا
 ارادت دارم مخدوم ساعتی توقف نموده فرمود
 که نصیب ارادت این پسر شما جای دیگر تقدیر شده است

بعد از چند مدت حضرت شیخ بدیع الدین نام عارف
کامل از جانب بالادست تشریف خواهد آورد
پس شما مریدان بزرگ خواهید شد و بمرتبه ارشاد

خواهید رسید

این پس را نیک تربیت مکنید که تمام خاندان شما
از سبب کمالات این پسر روشن خواهد شد
پس از آن روز پدرش در تربیت او
مشغول گشت و در اندک مدت او را تمام علوم
نقلی و عقلی تعلیم نمود

بعد از چند ایام که پدرش وفات یافت قاضی
محمود بجای پدرشسته در تدریس علوم مشغول گشت
و قریب دو صد طالب علم در مجلس درس او
استفاده میکردند

درین اثنا حضرت شاه مدار بقصبه کنتور شریف
 برد و مسجد جامع که بر در قاضی محمود بوده است
 اینجا فرود آمد و آنحضرت را رسم بود که چون
 پیش نماز مردی متغی و صاحب دل حاضر نمی شد
 از غایت احتیاط نماز فرض خود تنها ادا می نمود
 آنحضرت نماز عصر تنها می گذارد که قاضی محمود نشین
 مع شاگردان در مسجد رسیده خیمه متغیر گشت
 و بهر نوع نماز عصر با شاگردان خود بجماعت ادا نمود
 پیش آنحضرت آمد و مباحثه علم در باب نماز جماعت
 شروع کرد آنحضرت هم تبسم کنان جواب علی
 میفرمود رفته رفته سخن بلند شد

آنحضرت برفع از روی مبارک برداشته بلسان
 وحدت بیان فرمود که قاضی مکرقران مجید نخوانده

که چندین غوغا برین معنی میکنند
 قاضی محمود گفت من از قرآن میگویم فرمود قرآن بیا
 چون قرآن آورد بکشا دیک حرف ندید تمام
 اوراق سفید بنظر درآمد قاضی محمود نهایت
 مضطرب شده بیدست و پا گردید و پرسید
 که شما چه نام دارند آنحضرت فرمود بدیع الدین میگویند
 ان زمان قاضی را وصیت مخدوم شیخ الفتح
 جو پوری یاد آمد و از خواب غفلت بیدار گشته
 بی اختیار سر در قدم آن حضرت آورده التماس
 ارادت نمود آنحضرت فرمود تا آنکه این علم
 فراموش نکنی من هرگز ترا فراموش نکنم که العلم
 حجاب اکبر واقع شده است قاضی حیران و
 سرسیمه گشت که علم را بطور فراموشی نبرد

پس بعد از عجز و نیاز منکے بسیار حضرت ہمدرد
مہربان شدہ اندک لعاب دہن مبارک خود
کہ اکسیر اعظم بود بانگشت شہادت بر زبان قاصد
محمود مس فرمود تمام علوم کہ حجاب راہ او
کشتہ بود در ساعت فراموش شد

پس بعد از تہ روز او را مرید کرد و شرف سعادت
شغل باطن مشغول گردید حق تعالی بجای آن
علم کہ حجاب معلوم شدہ بود او را علم لدنی عطا
فرمود و ازین توجہ شہدار کوی سبقت
از کاملان ارباب طریقت و حقیقت در ر بود
و چون آنحضرت متوجہ جانب جنوب گردید
قاضی محمود بیکیا ترک و تجرید کلی نمودہ در آن سفر
ہمراہ شد و او را حالی بغایت قوی برودیداد

مستی و بیکی بسیار می نمود و گاهی چنان
 حرارت شوق عشق در سینه بی کینه او پیدا
 می گشت که فریب سوختن می رسید و چندین
 مشک آب بر روی او می ریختند اما حرارت
 فرو نمی نشست آخر بعد از ریاضات و مجاهدات
 بسیار تسکین روی نمود ولیکن از مسنه و
 بی باکی خالی نبود است و آن حضرت ناز بردار
 او بسیار میکرد و میفرمود که اذن من در هندوستان
 بجهت ارشاد این مرد عالیقدر واقع شده
 بهر کیف چون حضرت شاه مدار قریب جو پور
 رسید سلطان ابراهیم شرفی و میر صدر جهان
 و قاضی شهاب الدین با جمیع اهل شهر استقبال نمود
 و آداب خدمت کما حقہ بجا آورده با عزت تمام

آنحضرت را درون شهر بردند و سعادتمند
 دارین حاصل نمودند پس چند سال آنحضرت
 بسبب رسوخست اعتقاد و اخلاص آن جماعت
 مذکور و بحیث تکمیل بعضی مریدان در جنوب رتوفت
 فرمود و عالمی بقبض ارشاد آن یکانه افاق
 کردید و درین مرتبه از تشریف او زن جو پو
 چندان از دهام خلق و کثرت مریدان واقع شد
 که در حساب نمی آید هزار هزار مردم شباروز گرد
 حجه متسیر که آنحضرت پروانه وار خود را نشان
 می نمودند چرا که اکثر اوقات آنحضرت در خلوت
 لی مع الله وقت مصروف بود و کمتر از حجه
 بیرون می آمد مگر در اوقات معین چون
 یکپاس روزی برآمد بحیث دلداری از باب محبت

و اهل حاجت بر در حجره خاص خود نمی نشست
 و افغان میفرمود وقت زوال باز در حجره می نشست
 و بخلوت مشغول می گشت و بعد از نماز عصر بیرون
 می آمده نیازمندان را مفید می ساخت
 و نماز مغرب و عشا را فرمود و باز منزوی می گشت
 و در هر جا که تشنه می داشت همین سیم معمول بود
 و در مشرب اویسیه مداریه آنحضرت اکثر اوقات
 در استغراق اشغال باطن مصروف می بود
 بنابراین بر عبادات و وظائف مخصوصه اکتفا می نمود
 چنانچه در صلوح خمس و زکوة و سنت موکده
 ادا می نمود و در نوافل تنها نماز تهجد می گذارد
 و بعد از ادا ی نماز تهجد بکھزار و دویست بار اسم اعظم
 محرب التاثر یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع

میخواند و این اسم اعظم عمل خاص حضرت است
 هر که با ترتیب و شرائط از اجازت مرشد چپ
 اربعین عمل نماید حقیقت علم ربیبا و همیبا و سیمیا
 و کیمیا بروی مکشوف گردد
 و بعد از نماز فجر نود و نه اسمای الهی تمام یکبار
 خواند متصل آن دوازده بار دعای بشمخ میخواند
 و بقاضی محمود کنسوری فرمود که این دعا در هر روز
 کسی که میخواند من ترا اجازت میکنم و دعای
 مذکور فاتحه کتاب انجیل است و درین سلسله
 بیشتر معمولست و بعد از ادای نماز ظهر چهل
 و یک اسمای اعظم سه مرتبه خواندی و بعضی میگویند
 طریق دعوت اسمای اعظم نیز فرمودی
 و بعد از نماز عصر فاتحه بالنسبه هفت بار و بعد از نماز

مغرب دعای عزیمت کبیره سہ بار و دعای کبیره
 در صحف آدم علیہ السلام مندرج است خواص
 و تاثیرات در ہر باب بسیار دارد و بعد از
 نماز عشا یکبار ختم دعای مجرب التاثر سیفی مینماید
 چون سیفی او را از روحانیت حضرت پاک مرتضی
 علی کوثر اللہ و جہلم بیواسطہ رسیدہ بود از آنجہت
 درین سلسلہ بسیار معمول و ماثراست

و میدان مہستہ را ذکر جہر و ذکر جلی ترغیب میفرمود
 و در اذکار مذکور کلمہ اثبات تلقین میکرد یعنی لا اللہ
 و بتصور لا موجود الا اللہ و در ذکر آرزہ کہ انرا درین
 سلسلہ نیولی نیز گویند لب برستہ باوازل بند تا وہو
 در ارادہ میکند رانند تا آنکہ اواز ہمیت در دل مدور
 بر دل صنوبر و دل نیلوفر قرار گیرد و در شغل خفی مدار

بزرگان این سلسله بر اسم ذات یغوث الله
 و در نهایت کار هوی در حبس دم بتصور مقام
 محمود و باراده القلوب بیت الله مشغول میشوند
 تا آنکه از مقید بمطلق رسند
 مانند ذکر ذکر نور گردد ز سر تا پایه مذکور گردد
 و استغراق در او از هویت درین سلسله نهایت
 معتبر و مفید است چه در عبادات و چه در وظیفه
 و چه در اذکار و چه در اشغال یکدم بی تصور او از
 هویت ضائع نمیکذارند و الحق این تصور در اکثر
 سلسل معتبر و کارگزار است تعلق بعمل دارد
 الغرض ترتیب شرائط و عمل وظیفه مذکور و طریق
 کسب اذکار و اشغال مطور این نیازمند کاتب
 حروف عبد الرحمن چشتی را بحسب ظاهر از خدمت

حضرت شیخ عبدالرحمن قدوائی رسیده است
 وایش نیز از خدمت شیخ ابو الفتح قدوائی رسیده بود
 وایش نیز از حضرت شاه عالم مداری وایشان را
 از حضرت شاه سعد مداری وایشان را از حضرت
 شاه میران مداری وایشان را از حضرت شاه متها
 مدار وایشان را از حضرت قاضی محمود کنستور
 وایشان را از خدمت حضرت شیخ بدیع الدین
 الملقب بشاه مدار قدس سره رسیده نیت
 و بحسب باطن این فقیر کاتب حروف را از روحا
 پاک حضرت قطب المدار قدس سره بیواسطه
 نیز رسیده است و بر قدر استعداد خود بران عمل نمود
 آن چنان با ترتیب و تشریط پیش از تصنیف
 این رساله در او راجحه مندرج ساخته بود

بنا بران درین محل مکرر نوشتن مناسب ندید
 هر که طالب این کار خواهد بود در او را وحشتی
 و بیج با جازت مرشد عامل عمل خواهد نمود

و بعضی علوم نوادر چنانچه حقیقت بنای ظهور عالم
 و فنا می ان بحسب صورت و کیفیت عالم اوج
 و عالم مثال و احوال هر چهار دوره از دو عالم
 و تمامی ان و دیگر مقدمات غریب و احوال عجیب
 که از فیض انوار روحانیت آنحضرت برین فقیر
 کاتب حروف منکشف گشته است ان را نیز
 درین محل نوشتن مناسب ندید

بهر کیف کمالات حضرت شاه مدار قدس سره
 برتر از انست که در سلم اید باز ادم بر سر مطلب اول
 چون حضرت شاه مدار قدس سره چند سال

باجمعیّت صوری و موسیقی در جوپور گذرانید
 و از تربیت و هدایت طالبان و مریدان فارغ شد
 خواست که باز بجانب مکنپور توجه نماید سلطان
 ابراهیم ششم فتح و جسمیع اهل جوپور و خلق آن دیار را
 جدائی آنحضرت نهایت دشوار پیش آمد و هیچ
 نوع نمیخواستند که آنحضرت از اینجا انتقال فرماید
 ولیکن چون این طائفه در برابر امور مامور بالمد
 می باشند حضرت شاه مدارخواه ناخواه انجامه
 را بطرزی تسلی بخشیده روانه مکنپور کردید
 و چند روز بجهت تربیت و مفاخرت قاضی محمود
 در صبه کنتور توقف واقع شد و در این صیلاست
 را هدایت می بخشید روزی وقت خوش بود
 در حق قاضی محمود نوازشها و بخششها میفرمود

اولساختی نموده مرخص داشت که از توجه آنحضرت
 جمیع مطالب موردی و معمولی بنده و الخواجه میسر شدند
 مگر یک تمنا در دل مانده است اما از همین حضور
 نمیتوانم بزبان آورد آنحضرت فرمود که وقت رحلت
 هر حاجتی که داشته باشی بخواه قاضی محمود التمس
 نمود یک پیران چنان بخواهم که صاحب مقامات
 و احوالات مثل آنحضرت باشد حضرت شاه
 مدار خوشوقت شده فرمود که حضرت حج سجا و تعالی
 یک پسر رشید بمن عطا فرموده بود اما من متاهل
 نشدم الان پسر بمبارک باشد ان شاء الله تعالی
 بچو ما خواهد شد و نام او متهمدار باشد که مدار
 متهم و متهمدار قاضی محمود ازین عطا بانهایت
 خوشدل گشته بحد شکر بجا آورد و مفارقت ازل

و ابد حاصل نمود پس اہل مجلس اور امبار کبار
کفتند

بعد از چند ایام آنحضرت متوجہ بظرف مکنبور گردید
و قاضی محمود را از کمال مہربانی در قصہ کنشور گذاشت
و فرمود کہ الحال تو در بنجیاباش بعد از ولادت
متہمدار آن مژدہ پیش من خواہی آورد کہ انانیست
بجنت ان فرزند سعادت مند داشتہ ام حوالہ تو
خواہم نمود قاضی محمود سر بر زمین آورده رخصت
شد و آنحضرت با عظمت و کرامت در مقام متبرکہ
مکنبور شریف برده بیدایت خلق ان دیار مشغول
گشت و مردم ارباب حاجات از ہر دیار آمدہ
چندان مجتمع گشتہ بودند کہ دو پیش مکنبور از
کثرت خلایق کسی را نہ میشت

چنانچه الحال در ایام عرس انحضرت مردم از هر طرف
 آمد جمع می شوند
 سبحان الله تصرف ولایت شاه مدار در وقت
 حیات و ممات برابر است و ما عالم باقی است
 یکسان خواهد بود بلکه در ترقی
 چنانچه بزرگی خودش گفته است
 اگر کبیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرود
 پس بعد از مدت سه سال قاضی محمود از کنتور
 آمد بشرف زمین بوس مشرف گردید و فرود
 ولادت متهمدار بعرض رسانید انحضرت نه تنها
 خوشحال شده دعای خیر در حق او مینمود و داشت
 و نوازشها فرموده روی مبارک بجانب حاضران
 مجلس آورده بلسان ناودان قضای الهی راند

که هرگاه فرزند متهم مدار در عالم وجود ظهور نمود
پس الحال ما را می باید که در پرده شوم چرا که درین
عالم ما را دیگر کاری نماند

ازین کلمه فراق نفا قاضی محمود و دیگر یاران محرم سرا
که عاشق جمال ولایت انحضرت بودند بی اختیار
مغره زمان مدیوش درافتدند و زار زار میگریستند
و نهایت اضطراب و بی طاقتی اظهار می نمودند

پس بعد از ساعتی انحضرت کمال مهربانی بچهار
یاران محرم راز متوجه شده فرمود که این ادا را
از شما بسیار محبت با وجود در قرآن مجید خوانده
که قَالَ اسْتَنْصِرُوا لِلَّهِ الْأَمْرَ الْأَعْلَىٰ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتُلُ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ
و مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که پیشوای تمام عالم است

او چسپین فرموده که ان اولیاء الله لا یموتون
 بل ینقلون من دار الی دار و شما خود از صفای
 باطن بصارت پیدا کرده اید و احوال اولیای
 گذشته را میدانید که این طائفه را موت نیست
 مگر از نظر عوام مخفی میشوند با این همه دانش بنیش
 باز اضطرار بصیبت خاطر خود با جمع نموده بکار خود
 سرگرم باشند و این درویش را هرگز از خود
 جدا ندانید این قسم و صایا دل بسند فرموده
 یاران را فی الجمله تسکین بخشید

و باز گفت که شما را نیک معلوم است که درین زمانه
 آخر صد سال کسی زیاده درین عالم نمی ماند و ما را
 حضرت جن سبحانه و تعالی از کرم و فضل خود یکصد
 و بیست و پنج سال در عالم کون نگاه داشت

از انجمله قریب سی و پنج سال در ولایت مام میراث
 اجداد خود موسی و مارون صلوات الله علیهما
 گذرانیدم و قریب چهل سال در دیار مکه معظمه
 و مدینه رسول خدا صلعم و نجف علی مرتضی سیر برد
 انواع علوم حاصل نموده بطریق صراط مستقیم
 حتی الامکان سیر سلوک نمودم و قریب
 پنجاه سالست که در ممالک هندوستان بصحبت
 رفاقت شتادلت و ذوق گرفتم و درین مدت
 حضرت حق سبحانه و تعالی بهیچ بیماری و اثر پیری
 و حادثات زمانی را بر من قدرت تسلط نداد
 و در سایه عنایت بیغایت خود از جمیع تفرقات
 ظاهری و باطنی محفوظ داشت و شمار البسبب
 درخواست این ضعیف با سرار پاک خود بوجه حسن

اشنا گردانید پس شکر نعمت مذکوره بر شما
 لازم شد که بجایارید و ما را بطور خود بان کریم کا
 ساز و قادر مطلق بی نیاز بسپارید
 پس ازین کلمات روح افراد دل پسند و همیت
 بخش جمیع یاران محرم خجالت کشیده سرب
 زمین نیاز آورده قصور فهم خود اظهار نمودن ستار
 انحضرت کردند

بعد از آن عزیزی بطرزی معروض داشت که از بعضی
 یاران شنیده می شود که انحضرت را علم نقل ارواح
 معلوم است فرمود آری من ان علم را نیک میدانم
 اما بعمل آن مشغول نشدم از بهر آنکه حق سبحانه و تعالی
 موافق استعداد هر ارواح وجودی بان ارواح
 عطا میفرماید پس هرگاه حق تعالی چنین نعمت وجود

موافق استعداد روح این کس عطا نموده باشد
 و مدت چهل و یا پنجاه سال بان وجود کسب کمال
 صوری و معنوی کرده انرا آراسته بودان وجود
 محل تجلیات انوار جلال و جمال ذات واجب
 الوجود گشته باشد و بواسطه طمع خام آن وجود
 کامل را گذاشته وجودی ناقص حاصل نماید
 پس خود را خود ضائع کرده باشد

بعضی مردم را من دین ام که عمل نقل ارواح کرده
 بودند و در قیام وجودی ناقص افتادند و غصب
 میکردند و بر سر خود خاک حسرت می افشاندند
 اما چه سود باید که هیچ عاقل این قسم حوصله خام را
 بخود راه ندهد وجود یک عین سبحانه و تعالی بعلم
 خاص خود برای او تجویز فرموده است بران باشد

و یکب کمالات کوشش نماید

و نهایت کار سالکان این راه رضا بقضای او
و خود را و اختصار خود را از میان برداشتن است
پس از آن روز جمیع یاران از حیات صحر
انحضرت نامید شدند و این مجلس در غره
ماه جمادی الاولی واقع شده بود و هفده روز
دیگر انحضرت در قیام وجود مانند انواع فوائد
از هر اقسام بیان میفرمود و در حق هر طالب و مرید
موافق استعداد آن کس نعمتی ارشاد می نمود
و از زمین توجه انحضرت هیچ یکی از حالی و سگری
و بطریقی مخصوص خالی نبوده است
چنانچه آن اثر و آن سکر در آن سلسله فیه
ولیکن بزرگان از باب تحقیق آن سلسله بنقل مساوتر

چنان روایت میکنند که هفتاد مرید آنحضرت
از جمیع مقامات و احوالات گذشته بر تئیمیل
دارش در سیده بودند و اکثری از آن هفتاد
تن بعد از وفات آنحضرت جایجا در مقام خود
بر مسند ولایت دارش متمکن گشته طالبان
و مریدان صادق را هدایت نموده بر تئیمیل
میسنیدند و انواع تصرفات و خارق
عادات مثل احیای اموات از ایشان بطور
پیوسته که تفصیل آن طولی دارد

درین مختصر کنجایشان نیست و اثر ظهور ولایت
ایشان تا امروز بر سر مرقده بابرکت هر کدای
از آن مقبولان درگاه ^{حضرت} الوهیت هویدا و شاهد
حال ایشانست

چنانچه حضرت قاضی محمود پسر رشید او شهادت
در قصبه متبرکه که کنستور اسون اند بمثل زندگانی تصرف

دارند

و حضرت قاضی مطهر نیز بغایت عظیم القدر بود
در شهر کاپی زیار نگاه اوست

و حضرت قاضی شهاب قدوائی در موضع حبیدان
خفته تصرف در آن دیار میکند

و حضرت شاه الا که در ولایت گور بنگاله اسون
ست شهرنی عظیم دارد

و حضرت میر سید جمال الدین المشهور بسید حین
که در قصبه هله قریب شهر بهار مسکن گرفته تصرف
قوی دارد

و حضرت میر سید احمد باد پا که در سیر و طبر نظری

نداشت در جنگل کولهوا این نواحی شهر جوینور

ارامگاه دوست

و حضرت شاه جودن مداری که در شهر اوده

مسکن گرفته است

و حضرت شیخ شمس ثابت که در شهر لکمنو است

و حضرت شیخ بدین صدیقی که در قصبه سندیه

قرارگاه دوست

و شاه بهیکا که در شهر قنوج شهرت دارد

و غیره علی بن اقصی اس کمالات ولایت بنرگان

سده اولیه مداریه اطهر من الشمس است

محتاج بیان ندارد

پس حضرت شاه مدار قدس سره در ایام آخر

حیات خود هر روز بعضی از آن مریدان صاحب

تکمیل راجداجد بنوبت درجای خلوت خود
می طلبید و هر یک را بوسیله نعمتی مخصوص
و مفتخر میکردانید و مقامی بحدت سکونت
او متعین میساخت و اجازت ارادت و
ارشاد مع خرقه خلافت عطا میفرمود
و بعد از آن بنارنج هجدهم ماه جمادی الاول
تنها فاضل محمود کنتوری را در حجره خاص پیش
خود طلبید و در باب تربیت و ارشاد متهمان
نهایت تاکید فرمود و هر عملی و کسی و اشتغالی
که مخصوص آنحضرت بود بجهت متهمان را نخب نمود
و آن دستار و پیراهن و زار که مرد غیب از
کارخانه الوهیت بشاه مدار رسانیده بود
و مدت پنجاه سال انرا در برداشت و همان قسم

مصفا و تمان مانن بودان هر سه جامه را از بدن
 مبارک خود بردارد و حواله قاضی محمود نمود و فرمود
 که این امانت ما را بعد از تربیت و ارشاد
 بفرزند شاه متهمدار خواهی رساند
 که این خلعت فاخره خاصه نصیب اوست

چون ازین امور عظمی فارغ گردید بعد از آن
 بخادمان مخصوص امر فرمود که چند کوزه نوبر برید
 و آب دریای روان پر کرده بیارید آنها را فتنه
 آب دریا آوردند پس فرمود که این آب
 در حجره من گذاشته شما بیرون بروید که
 مردان غیب آمده کار سزای غسل و تکفین من
 موافق امر الهی بجا خواهند آورد

و هرگاه در روز حجره خود بخود کشان شود از زمان

این بدن عنصری را در عین حجره زیر خاک
مدفون خواهند ساخت

پس دروازه حجره بدست حق پرست خود
بر بست و بجن مشغول گشت

یاران محرم و خادمان مخصوص بر در حجره منتظر
بودند بعد از چند ساعت آوازی از درون

حجره برآمد که شاه مدار مردانه بجن پیوست
بعد از مردان غیب ان حضرت را غسل دادند

و یک چادر و یک کلاه که از عالم غیب آورده
بودند در بدن لطیف ان محبوب حق لباس لطیف

پوشانیدند و آنحضرت را بر تخته چوب که در
حجره بود خوابانیدند و نماز بروی گذارده مردان

غیب بجای خود رفتند

بعد از آن در وان مجسمه خود بخود گذاشت
 و شور در عالم افتاد
 پس یاران محرم و غمیده مردم نماز جنازه آن
 قطب ارشاد داد نمودن موافق وصیتش باهمان
 جامه در مجسمه خاص مدفون ساختند
 وصال حضرت قطب الاقطاب شیخ بدیع الدین
 الملقب بشاه مدار قدس سره آخر رور پشین
 بتاریخ هزدهم ماه جمادی الاولی در سنه
 اربعین و شمان مائه بوقت سلطنت سلطان
 ابراهیم شرقی در دیار هند و سنان واقع شد
 و تولد آن حضرت در سنه خمس عشر و سبع مائه
 بولایت شام که بهشت روی زمین است واقع شد
 و یکصد و سب و پنج سال عمر داشت

چنانچه ازین نظم تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ظاهر میشود

تاریخ تولد و حیات و نقل شاه مدار

بنی بک جهان لاهوت فانغ از غیا

از طبیعت فردوس زمین یافت وجود

در مقصد و پانزده بشام جلوع نمود

تا یکصد و بیست و پنج کسب کمالش کرد

در مقصد و چهل و هفت و فاش فرمود

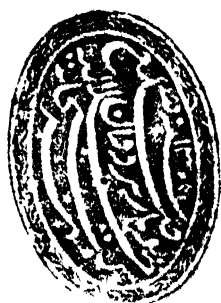
ازین رباعی در آخر مصراع نیز تاریخ وفاتش می براید

محو شد در ذات مطلق آن نگار

تا بدیع الدین شده شاه مدار

سال تاریخش ندر احوال غیب

از جمال احوال شد آن عین بار



و بعد از چند ایام عمارت روضه متبرکه

حسب حکم سلطان ابراهیم شرف

با تمام پسر میر صاحبها جویند

با تمام رسید پس از آن وقت

قصه مکتوبه قبله حاجات

عالم گردید همه

الله تعالی



الحمد لله که رساله مراتب مدارای بوقت سه شنبه

روز یکشنبه ربیع الاول ۱۳۰۴ هجری قمری

از دست کتنام حبیب الدین احمد با تمام رسید عفا الله

مولا حبیب الدین احمد و مولی خاله حسین

و فخر حفر سید صدر الدین الله الامور و تفریح

نموده داخل کتبخانه جلد لایحه و ضمیمه در آن

نموده